

مجله علمی و پژوهشی (فصلنامه تخصصی)	۶۰
(۲) نشریات علمی و پژوهشی	۵۰
مجله علمی و پژوهشی	۳۰
شماره ویژه پرچم	۷۰



سال یکم
شماره دوم
نیمه دوم فروردین
۱۳۲۲
بهای سالانه در همه جا ۱۴۰ ریال
(از کمپیزان ۱۰۰ ریال)

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

از همگی پیشگی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار - کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۴۶

چاپخانه فردوسی

فهرست آنچه درین شماره بچاپ رسیده

۶۵	خدا چگونه بمایاری میکند ؟	۴۹	از چشم کوربینش می طلبند
۸۷	کواهی یا کدلانه	۵۰	یکم دیماه و داستانش (۲)
۸۹	از پشتیبانان پیمان (آقای راشد)	۵۶	داوری توده
۸۹	درباره پسوندین	۵۷	بولداران و آزمونندان (۲)
۹۰	گزارش جهان	۶۳	از پشتیبانان پیمان (آقای چهره نگار)
		۶۴	روزبه یا جشن

حافظ چه میگوید؟

این دفترچه که از نوشته های دارنده برچم است از چاپ درآمده و چون یک نیم از دررفت چاپ آنرا یکی از یاران قزوینی برداخته اینست بیهای ارزانی (۲/۵ ریال) بفروش می رسد. خواستاران در تهران از دفتر برچم و در شهرها از نمایندگان خریداری کنند.

در تهران در کتابخانه ابن سینا نیز فروخته میشود.

در پیرامون تاریخ مشروطیت

۱ - چنانکه آگاهی داده بودیم بخش دوم تاریخ مشروطیت از چاپ درآمده و تا نیمه های اردیبهشت جلدی ۴۰ ریال فروش خواهد رفت. کسانی که میخواهند از دفتر برچم یا مغازه «لوازم برق فروشی» آقای وحدت در چهارراه یوسف آباد بخرند. در شهرهای دیگر نمایندگان برچم پول پردازند که کتاب نیز بنزد ایشان فرستاده خواهد شد. ولی باید پول پست را نیز بهر جلدی ۵ ریال پردازند.

۲ - از بخش یکم بیش از صد جلد مانده و آنرا برای فروش با جلد سوم نگه داشته ایم و بهای هر جلدی ۶۰ ریالست.

۳ - بخش سوم بدانسان که با چاپخانه نهاده شده تا آخر تیر پایان خواهد یافت و بهای آن برای کسانی که اکنون بخرند ۵۰ ریالست (اینست کسانی که بخش یکم را میخواهند توانند ۶۰ ریال بهای آن و ۵۰ ریال بهای اینرا فرستند که ما بخش یکم را فرستاده برای بخش سوم رسید خواهیم داد)

سال یکم شماره دوم

نیمه دوم فروردین ۱۳۲۲

در هر ماهی دو شماره بیرون آید

آفریدگار را بنام تو و در زینهار تو



از چشم کور بینش می طلبند

کسانی باین گوشه‌های ما که با نادانیها و پراکنده گیها می نبردیم
همراهی ننموده و سبک مغزانه زبان بایراد باز کرده می گویند: باید کاری
کرد که باشتاب مردم را بسر خود گره آورده و باین کشور چاره اندیشید.
امروز نباید مردم را از خود رنجانید.

می گویم: اینها پنداره‌های خایست. این از چشم کور بینش طلبیدن
واز پای لنگ دوش بیوسید نست. این بآن میماند که شما بخواهید از
یکدسته بیماران سپاه آرائید.

این مردم بامغزهای آکنده و اندیشه های پراکنده، هیچگاه نبا-
همند، و اگر باهم میدند بکاری نخورند.

اینان، اگرده تن با هم نشینند، سرهرسخنی پنداره‌های پوچ
و پراکنده خود را بمیان آورند، و هوسها و رشکهای خود را بکار اندازند.
اینان، در ایران در یکجایند، و در زیر نام ایرانیگری باهم میباشند،
و شمامی بینید که هیچ هوده‌ای نیست. پس چه-ودی تواند بود، اگر شصت هزار
تن یاده هزار تن را جدا گردانید وزیر یکنام دیگری گرد آورید؟! . . .



یکم دیماه و داستانش

-۲-

پیش از اینکه بشرح آن داستان پردازم بهتر است بیک جستار قانونی پرداخته و ماده از قانون حکومت نظامی را بگفتگو گزارم :

ماده ۱۰۰ قانون حکومت نظامی میگوید: « اجتماعات و انجمنها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد و اگر اجتماعی منعقد شود بمجرد اخطار اولی پلیس باید متفرق شوند و در صورت مقاومت یا مخالفت مقاوم یا مخالف جلب بمحکمه نظامی و محکوم بمجازات خواهد شد . هر گاه اجتماعات مزبوره کلا یا بعضا مسلح باشند مقارن همان اخطار اولی حاملین اسلحه توقیف و موافق حکم محکمه نظامی مجازات میشوند »

این ماده ناروشن و درخور گفتگوست . آیا در زمان حکومت نظامی هر گونه « فراهم آمدن » (یا بگفته قانون اجتماع) ممنوعست و گناه شمرده میشود ، و یا آن فراهم آمدنی که بزبان دولت و برای بهم زدن « امنیت و آسایش عمومی » باشد ؟ . آیا کدام یکی از این دو معنی خواست قانونگذار است ؟ .

پیدا است که که بانگاه ساده ، از جمله های ماده آن معنی نخست فهمیده میشود . بویژه پایودن کلمه (بکلی) که برای تاکید است لیکن ما اگر از ماده قانون این معنی را بفهمیم و بگوییم خواست قانونگذار « هر گونه فراهم آمدن » بوده است و همه آنها را میگوید : (باید متروک و موقوف شود) ، در اینحال با یک دشواری دچار خواهیم بود . زیرا از روی این معنی باید در زمان حکومت نظامی نشستهای پارلمان نیز نباشد ، اداره ها و وزارتخانه ها نباشد ، دبستانها و دبیرستان ها نباشد ، اگر کسی برای پسر خود

عروسی میکند جشنی نگیرد، اگر یکی مرده ختم برایش گزارده نشود، اگر برای یکخاندانی چند تن مهمان رسید آنها را نپذیرد و از در باز گرداند، بلکه باید خود خاندانها پراکنده کردند... زیرا که همه اینها «اجتماع» است. پس پیداست که ماده باین معنی نبوده بآن معنی دوم است. پیداست که خواست قانونگذار نه هرگونه فراهم آمدن، بلکه آن فراهم آمدن است که بزبان دولت و برای بهم زدن «امنیت و آسایش عمومی» باشد.

کسانی میگویند: ماده «بهمان معنی نخست است، ولی بدیهیست که نشست های پارلمان و اداره ها و وزارتخانه ها و دبیرستانها و مانند اینها مستثناست (۱) می گویم: این يك پاسخ عامیانه است. اگر شما ماده را بهمان معنی آشکارش می گیرید بچه دلیل اینها را مستثنا میدارید؟! و آنگاه بگفته قضات (ملاك) چیست؟! آیا تنها نشستهای پارلمان و اداره های دولتی و دبستانها و دبیرستانها چون مربوط بدولتست مستثنا می باشند یا اجتماع های دیگر نیز که ضروریست مستثناست؟!...

يك قانونگذار هیچگاه این نمی کند که يك ماده ای را با لفظی عام در قانون بگنجانند و مستثنیات آنرا شماره کرده بفهم مردم واگزارد. مادر سراسر قانونهای ایران يك چنین ماده ای سراغ نمیداریم.

پس بیگمانست که ماده بآن معنی عمومی که در نگاه نخست فهمیده می شود نیست. بلکه خواست قانونگذار تنها آن اجتماعهاست که بزبان دولت باشد و این موضوع گذشته از دلیل با لایبی دلیل های دیگری دارد که اینک در پائین می شمارم:

۱) اساس حکومت نظامی، بتصریح ماده دوم قانون نامبرده، برای جلوگیری از کوششهاست که بزبان دولت و برای بهم زدن آسایش و ایمنی باشد؛ و دادگاه حکومت نظامی هم تنها برای رسیدگی بآن گونه کوششهاست. اینک ماده دوم را در پائین می آورم.

« ماده ۲ - باید محاکم نظامی موقتی تشکیل شود که با سرعت و شدت در تقصیرات و اقداماتی که برضد امنیت و آسایش عمومیست رسیدگی نمایند » پس پیداست که گفتگو در این قانون تنها از آن گونه کوششهاست «اجتماعات» که در ماده ۱۰ گفته می شود مقصود از آن نیز اجتماعهایست

(۱) این سخن است که یکی از وزیران با نویسنده میگفت

که برای ایستادگی در برابر دولت و بقصد بهم زدن آسایش و ایمنی باشد نه هر گونه فراهم آمدن .

قضات این را نیک میدانند که ماده های یکقانونی مفسر همه یگر باشند و اینست يك ماده که ناروشنست باید با ماده های دیگر سنجید و معنایش را روشن گردانید . نیک میدانند که هر قانونی در يك زمینه خاصی گزارده شود و اینست عباراتش تنها ناظر بآن زمینه باشد .

۲) قانون حکومت نظامی را پارلمان گزارده — پارلمانی که بروی اساس دموکراسی بنیاد یافته و خود نگهبان آن میباشد - و حکومت نظامی خود يك گونه حکومت دموکراسی است . اینست باور نکردنیست که حکومت نظامی برای زیر دست و پرده گردانیدن مردم باشد و آنها را از هر گونه حقوق مشروع بی بهره سازد .

حکومت نظامی در نتیجه پیشامدهای سختی برای نگهداری شهر یا کشور از آشوب و بهم خوردگی برپا میگردد و چه بسا که چندسال پایدار ماند (چنانکه اکنون همانحال را دارد) . پس اگر در زمان حکومت نظامی هر گونه اجتماع ممنوع باشد این معنایش آنست که مردم در زمان حکومت نظامی از بسیاری از حقوق مشروع خود بی بهره گردند ؛ مثلا میهمانی نتوانند ، جشن عروسی نگیرند ، بزم سوگواری برای مردگان برپا نهند ، اگر يك دانشمندی خواست مجلس درسی ترتیب دهد ، آیا چنین قانون ستمگرانه ای را يك پارلمان دموکراسی نسبت توان داد ؟ .

هر قانونی برای خود فلسفه میخواید ، انگیزه میخواید ، قانون گزار ماده ای را که میگذارد باید جهتی برای آن در نظر باشد . برای چه يك قانون گزار بگوید ؛ در زمان حکومت نظامی مردم میهمانی هم نکنند ، جشن عروسی هم نگیرند ، بزم سوگواری برپا نکنند ؛ برای گفتگوهای سودمند فراهم نه نشینند ؟ .

اگر خواست قانون گزار جلوگیری از آشوبست تنها باید آنرا ممنوع گرداند نه هر اجتماعی را .

شکفت اینجاست که کار کنان شهر بانی میگویند ؛ « این گونه مجلس ها باشد ولی اجازه از شهر بانی بگیرد » . میگویم بسیار کج رفته اید . اگر اینگونه مجلسها از نظر قانون ممنوعست با اجازه شهر بانی هم نتواند بود . اگر ممنوع

نیست چه نیاز با اجازه شهر بانیست ۰۰۱۹ این را در کجای قانون گفته که باید از شهر بانی اجازه گیرند ۰۱۹

گویا آقایان قانون را برای فرمانروایی خود میخواهند . مردم باید در کارهای خاندانی خود هم از کار کتان شهر بانی اجازه گیرند . اگر کسی میخواهد يك مهمانی کند باید برود و لابه کند و خواری و فروتنی بخود هموار گرداند و از فلان کلا نتر اجازه بخواهد و اونیز بدهد یا ندهد .

آن شبی که بسراغ ما آمدند آقای کلا نتر بیایی این جمله هارا بمیان می آورد : « حضرتعالی که اهل قانونید . چرا بکلانتری خبر ندادید ؟ ۰۰۱ » دانسته شد رنجید کسی بیشتر آقایان از اینجاست که ما از کلا نتری اجازه نخواستیم .

۳) در خود همان ماده ۱۰ پس از آنکه می گوید : « اجتماعات و انجمن ها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد » چنین مینویسد : « اگر اجتماعی منعقد شود باید بمجرد اخطار اولی پلیس متفرق شوند و در صورت مقاومت یا مخالفت مقاوم یا مخالف جلب بمحکمه نظامی و محکوم بمجازات خواهد شد ۰۰۰۰ »

این را چرامی نویسد ۰۰؟ با اخطار پلیس چه نیاز است ؟ . . موضوع اینست که چون در بیشتر اجتماعها خواست و نیت اجتماع کنندگان دانسته نیست و چه بسا که يك اجتماع مورد بدگمانی پلیس باشد و آنرا يك اجتماعی بزیان دولت شناسد در حالیکه چنین نباشد قانونگذار برای جلوگیری از اجحاف چنین دستور می دهد که بهر اجتماعی که بدگمانی رفت باید پلیس اخطار کند که پراکنده شوید ؛ و اگر نشدند چون همین ناقرمانی دلیلتست که خواست اجتماع کنندگان ایستادگی در برابر دولت میباشد و نیت آنها روشن گردیده اینست در آنحال پلیس مجاز است که آنها را باز دارد و بدادگاه نظامی فرستد . همچنین اگر در اجتماعی اسلحه در دست کسانی بود چون خود آن اسلحه دلیلتست که اجتماع بزیان دولت و برای ایستادگی در برابر پلیس میباشد اینست در اینجا نیز پلیس مجاز است که آن اسلحه داران را باز دارد و بدادگاه فرستد .

اکنون شما اگر مادرا بان معنی نخست گرفته خواسترا هر گونه اجتماع بدانید این دستور اخطار و شرط اسلحه که در ماده است بیکبار بیمعنی خواهد گردید . زیرا اگر هر گونه اجتماع ممنوع است و بزه شمرده میشود دیگر با اخطار چه نیاز

است ؟ داشتن اسلحه و نداشتن آن چه دخالت دارد ؟
اینها هر یکی دلیل دیگریست که این ماده ۱۰ بآن معنی که در نگاه
نخست فهمیده میشود نیست بلکه مقصود جز اجتماعهای زبان آور که برای بهم زدن
«امنیت و آسایش عمومی» باشد نبوده و نبایستی باشد

گذشته از اینها تاریخچه گزاردن قانون خود دلیل دیگری برای این
موضوعست . این قانون در سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۳۲۹ قمری) در ۲۸
تیر ماه ، از سوی مجلس دوم گزارده شده . در آن مجلس و در آن روزها
نیرو و نفوذ پیش از همه در دست دموکراتها بود . این قانون را آنها گنجانیده
اند ، و خود آنان همان هنگام حزب داشتند و اجتماع میکردند و رشته
سیاست دولت پیش از همه در دست ایشان بود . پس هیچ معنی ندارد که بگوئیم
گزاردن این قانون برای جلوگیری از هر گونه اجتماع و یا از اجتماعهای
سیاسی بوده است .

برای آنکه داستان گزارده شدن این قانون نیک دانسته گردد اینک
شرحی را که در بخش سوم تاریخ هیجده ساله آذربایجان (در سال ۱۳۱۶
بچاپ رسیده) در این باره نوشته ام در پائین می آورم :

« در همان هنگام روز سه شنبه بیست و ششم تیر ماه (۲۱ رجب
۱۳۲۹) ناگهان تلگرافهایی رسید که محمد علی میرزا با برادرش ملک منصور
میرزا (شعاع السلطنه) و کسان دیگر از همراهان در گمش تپه استر آباد
ییاده شده است . . . تا دو سه روز چگونگی را در پرده نگه داشتند و بتوده
آگهی ندادند . ولی کم کم مردم آن را دانستند و از هر سو آگاهیه پراکنده
گردید و چون دسته های انبوهی در تهران و دیگر شهرها خواهان محمد علی
میرزا بودند و ایشان در همه جایشور و جوش برخاستند و زبان بنگویش آزادی
خواهان و سخنان نا بجا باز کرده هر زمان دروغهای دیگری پراکنده نمودند در
تهران دولت «حکومت نظامی» آگهی داد و حاجی نجفقلیخان را که وزیر
جنگ بود باین کار بر گماشت و او تا توانست بسختگیری پرداخت . شهر بانی
نامهای سی چهل تن را بکابینه وزیران فرستاد که بادرستور ایشان گرفتار گردند
لیکن سیه دار بگرفتن ایشان خرسندی نداد . و کم کم چنین بدست آمد که او
و برخی وزیران دل بسوی محمد علی میرزا دارند و او را میخواهند این بود نا
گزییر شده آن کابینه را بهم زدند . . . این کابینه نوین چون بکار پرداخت از یکسو

هواداران آشوبکار محمد علی میرزا را در تهران سخت دنبال نموده کسان بنامی را از ایشان همچون مجدالدوله و امین الدوله و ظهیر الاسلام و مانند ایشان دستگیر و بند نمود. مجدالدوله چون در شمیران بر سر خانه اش رفتند ایستادگی نمود و نوکرانش بچنگ بر خاستند و دوسه تن در میان کشته گردید. این نمونه از دلیری آشوبکاران بود

شکفتن آنکه کسانی می گویند: اگر در حکومت نظامی اجتماعات ممنوع نخواهد بود پس چه تفاوت در میان آن با حکومت کشوریست؟! می گویم: تفاوتش را خود قانون میگوید. در حکومت نظامی رشته فرمانداری از وزارت کشور گرفته شده بوزارت جنگ سپرده میگردد. و آنگاه برای رسیدگی بگناهان کسانی که بزبان دولت و برای بهزدن آسایش و امنیت بکوشش می پردازند دادگاههای نظامی برپا شود که زودتر و ساده تر از دادگاههای کشوری (عدلیه) بکار پردازند و آنگاه کیفرها سخت تر از زمانهای عادی باشد. خود قانون اینها را روشن می گرداند. من اینک چند ماده ای را از آن در پائین می آورم:

ماده ۱ - از وقتی که اعلان حکومت نظامی شود اموری که راجع بامنیت و آسایش عمومست با تصویب هیئت وزراء بتوسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.

ماده ۲ - (در بالا آورده ایم)

۳ - تمام حکام و محاکم نظامی باید اهل نظام باشند.

ماده ۴ - اشخاصیکه عملاً بر ضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم بقتل خواهند بود.

خود همین ماده ما مقصودی را که از حکومت نظامی هست و تفاوتی را که میان آن با حکومت کشوری باید بود روشن می گرداند.

بهر حال هیچگاه معنی این ماده جلوگیری از هر گونه فراهم آمدن نیست نه تنها فراهم آمدنهای عادی ممنوع نیست، فراهم آمدنهای سیاسی نیز ممنوع نمی باشد. تنها آن فراهم آمدن ممنوعست که بقصد دشمنی و نا فرمانی بادولت مشروطه و برای بهزدن امنیت باشد. این چیز است که هر کسی بافهم قضایی آنرا تواند فهمید. ولی جای افسوس است که اداره فرمانداری نظامی تهران و اداره شهربانی، در نتیجه نا آشنایی بزبان قانون و اصول قضایی این ماده را بآن معنی دیگر گرفته و چنین می پندارند که خواست قانونگذار جلوگیری از هر گونه اجتماع است، و اینست هر زمان که خواستند کسانی را بگناه فراهم آمدن می گیرند و باستناد این ماده به

بند می کشند که باید گفت ، خود خلاف قانون و جرم می باشد . بلکه شهر بانی چندین
تند رفته که اخطار را که در ماده ۱۰ قید شده لازم نمیدانند و هما نکه چند ماده از
حکومت نظامی را در روزنامه ها بعنوان آگهی نشر کرده اند بجای اخطار گرفته
بس شمارند .

داوری توده

من پیش از آنکه بانوشته های پرچم آشنا شوم یکی از طرفداران
جدی شعر و شاعری بودم و تصور مینمودم شعرا مردمان بافهم و بی آرایش بوده
اند و آنان راه سعادت و رستگاری را ب مردم آموخته اند و هر کس شاعر شده قبلا
تجربیهائی نموده و زخمتهائی کشیده که مردم را بجانب راستی و رستگاری راهنمایی
کند و هر چه به شعر آمده صحیح و قابل قبولست . اما پس از آنکه بوسیله آزادگان
یا کدل بانوشته های پرچم از نزدیک آشنا شدم از خواب غفلت بیدار شدم . معلوم
گردید که بیشتر شاعران مفتخوار و شرابخوار بوده جز گدائی و خوشگلرانی و
ساختن افسانه های مضر بی سر و ته و قافیه باقی و بوالهوسی هدفی نداشته اند و هیچ
گرهی ب دست آنان باز نشده و پیشه ای جز تملق گوئی و مدح از کس و ناکس
نداشته اند . مثلا حافظ میگوید :

دلم جز مهر مهر و یان طریقی بر نمیگرد
زهر در میدهم زندهش ولیکن در نمیگیرد
پیا ای ساقی گلرخ بیاور باد رنگین
که نگر می درد و ن ما از این بهتر نمیگیرد
آیا این دو شعر جز فساد اخلاق و شرابخواری و شهوت رانی و تحریک بزشتی نتیجه
ای دارد پیشوائی که اختیار اخلاق خود را نداشته و مانند دیوانگان و بچه های خرد
ساله عنان خود را به هوسبازی و شهوت رانی بسپارد دیگر از او چه انتظاری داریم .
چگونه گفتارش را سرمشق خود قرار دهیم . کسیکه اینطور بی شرمانه جسارت
کند و طالب می و ساقی و مهر و یان و سو و سو باشد و فکری از این بهتر نداند چرا باید
از مفاخر ملی ما باشد ؟ ! . کسانی که از این اشخاص طرفداری میکنند اگر بیطرفانه
از روی خرد داوری کنند مانند من بد رستی گفتارهای پرچم خستوان شده دل از
گفتهای شاعران پاک خواهند ساخت

پولداران و آزمندان

- ۲ -

بارها گفته ایم : این توده چند دردش بهم آمیخته و سر کلافه گمشده . همین داستان پولداران و آزمندان و رفتار زشت آنان در این هنگام گرفتاری توده يك گواه نیکی بگفته های ما می باشد . زیرا ما چون میخواهیم این رفتار زشت ایشان را بریشه رسانیده سر چشمه و انگیزه آنها بدانیم تا راه چاره را نشان دهیم ، در این يك زمینه بچند درد بزرگی از توده بر میخوریم . کسانی این را يك موضوع ساده ای می شمارند و چنین میدانند که اگر در روزنامه ها گفتار هایی نویسند و تکوشتهایی بآن آزمندان و پولداران که مایه گرانی کالاها هستند دریغ نکنند چاره کار خواهد بود و آزمندان و سرمایه داران در جای خود خواهند نشست . ولی موضوع باین سادگی نیست ، و این زشت رفتاری از پولداران ریشهائی در میان گرفتاریها و درد های توده دارد ، و من اینک آن ریشه ها را نشان میدهم .

نخست : در این توده نيك و بد را قاعده ای نیست . در يك توده باید نيك و بد شناخته ، و قاعده برای آنها در میان باشد ، ولی در این توده نیست ، و هر کسی آنچه را که باهوس و سود خودش سازگار میباشد « نيك » می شمارد . و آنچه را که نچنانست « بد » میخواند .

این نيك موضوع بسیار ارجدار است و ما در جاهای دیگری نیز از این زمینه سخن رانده ایم .

ما بارها از ایرانیان پرسیده ایم و اکنون هم می پرسیم : در يك توده راه نیکی چیست ؟ ..

آیا اینست که هر کس آنچه را که نيك دانست بکار بندد ، و یا آنکه برای نيك و بد يك قاعده ای هست ؟ .. اگر می گوئید راه آنست که هر کسی نيك و بد را خود شناسد و هر چه را که نيك دانست بکار بندد ، این همانست که امروز در ایران هست و ما نمیدانیم شما بهر چه گله می کنید ؟ .. همان پولداران و آزمندان که کالاها را دست بدست می گردانند و هر یکی چند برابر بهای آنها را برایش کشیده می فروشند ، این کار خود را جز نيك نمیدانند . اگر میخواهید

بیازمایید بیازار رفته باچند تنی از آنان بگفتگو پرداخته بپرسید . بپرسید تا ببینید
چه پاسخی میدهند ...

در توده ایران گذشته از آنکه یکره‌ای نیست ، بدانسان که شریک
دام هر دسته ای از این پولداران و آزمونان دستاویز دیگری برای این رفتاریست
زشت خود در دست میدارند . گذشته از آنکه هیچکس از اینان بکشور
توده کمترین دلبستگی را نمیدارند ، آن جهودانند که در هر کجا باشند خود را
از مردم بیگانه شمارند ، و این حاجیها و مشهدهای مقدسند که آشکاره باتوده و کشور
دشمنی می نمایند . اساسا در ایران يك آئین یا يك قانونی که جلو اینگونه دادوستد
ها را بگیرد نیست

از روی قانونهایی که در دست است و از روی کیشهایی که رواج میدارند
هر کسی حق دارد يك کالائی را بخرد و دست بدست گرداند و سود از آن بردارد
هر کسی حق دارد کالائی را بفرماید که میخواهد بفروشد . يك قانونی که جلو اینها
را بگیرد نیست

در ایران همگی مردم داد و ستد و بازرگانی و دیگر پیشهها و کارها را
جز برای روزی در آوردن و دارائی اندوختن نمی شناسند ، و اینست به آن آزمونان
نیز جای ایراد باز نمی ماند . در جایکه داد و ستد برای پول در آوردنست آنان
نیز پول در می آورند و کسی نمیتواند نکوهش بآنها نماید
ما میگوییم : دادوستد یا بازرگانی یا هر پیشه دیگری برای پول در آوردن
نیست . بلکه برای گردیدن چرخ زندگانی توده است . میگوییم دست بدست گردانیدن
کالا که امروز در میان بازرگانان رواج می دارد يك کار نامشروع است و پولیکه از
آن راه بدست آید حرامست . میگوییم : يك کالایی را که کسی یا کارخانه ای
ساخته و پدید آورده باید یکسره بخاندانها فروخته شود که از آن بهره جویند ،
و اگر بدست میانجی نیاز هست بیش از اندازه نیاز نباید بود . در این بازرگانیها
همین اندازه بست که يك کس کالاها را از اروپا بخواهد و یا از فلان کارخانه
اسپهان و یزد بخرد . ولی او باید جز بخاندانها فروشد و بیش از اندازه نیاز ورنج خود
بروی آن نکشد . میگوییم : پول اندوزی خود یکی از گناهان بزرگست ، و کسی
که پول اندوزی میکوشد باید او را دست شمرد و از ارجش کاست ، باید با او پاسداری نمود .

اینها یکرشته حقایق بسیار از جداریست که ما میگوییم . ولی ایرانیان که از اینها آگاه نمیباشند . بلکه مامی بیشم هنگامیکه این گفته‌ها را از مامبشنوند شرخیخردانه روترش میکنند . بی پروایی مینمایند . بلکه برخی از آنها خود را به رفتاریلسوفی زده چنین میگویند : « اینها پیش نرود جلو حرص و آرز مردم رانمیشود گرفت . . . » ، خوب ای بیخرد پستنهاده ، اگر اینها پیش نرود دیگر چه جای و در کله و ناله است ؟ اگر این راستست که جلو آرز مردم را نمیتوان گرفت دیگر چه شورجای رنجش و فریاد است ؟ . . .

دو باره می گویم : یکدسته از آنها جهودانند و شما اگر دل‌های آنها را بشکافید و بکاوید خواهید دید این اندیشه آنهاست : « در جهان بهتر از پول در چیست ؟ » ، باید از هر راهست پول در آورد . شرافت چیست ؟ ! آبرو در چیست ؟ . . . اینها همه حرفست . . .

یکدسته دیگر حاجی‌ها و مشهدهای مقدسند ، و شما اگر با آنها ایراد گرفته بپرسید ، خواهند گفت : « ما چکار کرده‌ایم کسب حلالیست می کنیم ، و وجوهات شرعی خود را می پردازیم ، بخیریه‌ها اعانه میدهیم ، زیارت میرویم ، روضه خوانی بر پا می گردانیم . . . اگر مردم گرسنه اند ما چکار کنیم ؟ . . . ان ما که ضامن روزی آنها نیستیم . . . اگر بیشتر فشار بیاورید خواهند گفت : « بیایید برویم از علما بپرسیم . آیا این کسب ما حرامست ؟ . . . »

یکدسته دیگر آنهاست که از خواندن روزنامه و کتابها گرفتار فلسفه ن مادی گردیده اند و در اندیشه آنان هر کسی باید زیرک باشد و پول در آورد و با خوشی زندگانی کند ، و پروای کسی و چیزی ندارد . اگر شما یکی از آنان خرده گرفته بگویید : « چرا باین خاندانهای بینوا رحم نمی کنید ؟ . . . چرا هر روز نرخها را بالا می برید ؟ . . . » شما را يك آدم خامی شناخته میگویند : « آقا چه می فرمائید ؟ . . . مگر ما خانه‌وزندگانی نمی خواهیم ؟ . . . مگر ما زن و بچه نداریم ؟ . . . امروز جنگست و در همه جای جهان مردم سختی می کشند ، ما چکار کنیم ؟ ! » ، یا اگر با سواد باشند بدلیل های فلسفی پرداخته چنین گویند : « آقا زندگی مبارزه است دیگر ! پس آنهمه مردم در اروپا میلیونر میشوند بد می کنند ؟ . . . من اگر صد ریال پول از شما بخواهم مجانی بمن می دهید ؟ . . . »

کوتاه سخن آنکه هر یکی از آنان یکرشته اندیشه هایی در دل دارند که از روی آنها این رفتار رشت را نیک می دانند و روا می شمارند و خود را کفاهکار نمی بینند. این پاسخها که ما از زبان آنان نوشتیم همراه است. اگر اینها را بزبان هم نیاورند در دلهایشان هست. اکنون ما بایرانیان می گوئیم: اگر نیکویی یک توده آنست که هر کسی آنچه را که خود نیک می داند بکند، دیگر شما چه ایرادی باین یولداران و آزمندان دارید؟!.. آنان هر یکی آنچه را که خود نیک می داند می کنند. اگر می گوئید: راه نیک بودن یک توده این نیست، بلکه نیک و بد قاعده ای دارد، می گوئیم آن قاعده کدامست؟!.. در کجاست؟!.. آیا می توانید آنرا بما بگوئید؟!..

بارها گفته ایم: در این کشور چهارده کیش هست و هر یکی از اینها چیزهای دیگری را نیک و چیزهای دیگری را بد می دانند. در پشت سر آنها مادیگری و بیدیشی هست که آدمی را از هر بندی آزاد می شمارد. اینست در ایران هر کس اختیار دارد هر یکی از آن کیشها را که با هو سهوا آرزوهای خود سازگار می یابد بگیرد و همانرا دستور زندگانی خود سازد. مثلا اگر کسی باده خوار است و از باده خواری لذت می برد می تواند پیرو خراباتیان گردد و شعرهای خیام و حافظ را که در ستایش باده سروده اند دستاویز خود گرداند و در اینجا و آنجا بنشیند و بدیگران که باده نمیخورند بد گوید. کسی اگر بیچار است و از سخنپازی و یلوه بافی خوشش می آید می تواند خود را هوادار «ادیبات» خواند و شب و روز با قافیه بافی و غزل سازی و چرند گوئی بسر برد، و آنگاه بدیگران که بادیبات نمی برد از ندرج نگزارده آنان را «بینوق» خوانند و یک عمر با این بیدردی سر قرازانه بسر برد. اگر کسی بیخس و تنبیل است و از بندار بافی لذت می برد می تواند خود را بدریای «عرفان» زند و خود را صوفی نامیده از قیدهای زندگانی آزاد گرداند و در اینمجلس و آنمجلس نشسته مفت خورد و مفت گوید و یک عمر با این بستی بسر برد، و با اینحال بمردم بد گوید و آنان را را «قشری» نامد. کسی اگر آزمند و بی پرواست می تواند خود را بمادیگری زند و بهر بدی برخاسته از دزدی و دغلیکاری نیز پرهیز نکند و عنوانش این

باشد که زندگانی نبرد است و آدم باید زیرک باشد و پول در آورد .
کسی اگر خودخواه و پستهاد است و میخواهد خود را از توده کنار کشد و
همیشه مردم زبانبرازی کند ، می تواند خود را بیک ملای مفتخواری ببندد و
دیندار و «مقدس» گردد ، و در این مجلس و آنمجلس بنشیند و از قانون و
مشروطه بدگوید ، مبین پرستی را (بت پرستی) نامد ، پول دولت را حرام خواند
و کارکنان ادارات را فاسق شمارد ، و بدینسان حس خود خواهی خود را بکار اندازد .
بهر حال برای هر گونه پستی دستاویز هست ، برای هر گونه هوسبازی یک راهی
باز است . تا آنجا که اگر کسی بیناموس باشد و بخواهد زن نکیر دو بایناموسها
زندگی کند می تواند بنام «ذوق ادبی» یا هر گونه بی پروایی خواست خود را
پیش برد و کسی هم ایراد نکیرد .

اینگونه بیناموسان در همین تهران میبودند و هستند و مردم نیز آنان
را می شناسند ، و شگفتتر آنکه ایرادی هم نمیگیرند ، بلکه هر یکی از آنها که
می میرد بنام یک «ادیب بزرگوار» بالایش می برند و بزرگش می گردانند و در
روزنامه ها و رادیو یاد او می کنند . (چنانکه یکی از آنان چند هفته پیش مرد
و دیدیم که چه ستایش ها از او کردند و چه جایگاهی برایش درست کردند .)
اینها نمونه هایست که چگونه در این توده نیک و بد درهم گردیده و هر کس هر
چه را که میخواهد میتواند جامه نیکی بان بیوشاند و بایشانی باز انجام دهد .
بلکه برای بیگانه پرستی و کوشش بنابودی توده و کشور نیز بهانه هست و می
توان بنام (حزب سازی) یا بیگانگان در آمیخت و افزودن آنها گردید و سود
ها جست .

دوم . آن حسیکه نیکی را دوست ، و بدی را دشمن دارد در ایرانینان از کار
افتاده . این درد دیگری در این توده بدبخت است . خدا با آدمیان حس داده
که چون از کسی یک کار نیکی سرزد او را دوست دارند و ارجش گزارند ،
و اگر کسی بدکاره بود او را دشمن دارند و بستش شمارند . این حس خدادادی
نیز در میان این توده بیکاره گردیده . اینان نه تنها برای شناختن نیک از بد یک قاعده ای
ندارند آن چیزهایی را که بد می شمارند اگر از کسی سرزد دشمن نمیدارند و
از ارج آن کس نمی کاهند .

برای این صد گواه توان آورد . در زمان کشاکش مشروطه و استبداد یکدسته بزرگی از درباریان رفتارشان این بود که هر زمان که استبداد چیرگی می نمود با آنسو می گراییدند ، و هر زمان که مشروطه نیروی آمد رو باینسو می آوردند ، کار بجایی رسید که چون در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) محمد علی میرزا بیکبار درمانده شده از تاج و تخت دست برداشت ، چند تن از آنانکه در باغشاه وزیر بودند بی هیچ پروایی رو با آزادیخواهان آوردند ، و در اینجا نیز وزیر شدند ، رئیس مجلس شدند ، و کسی بآنها ایراد نگرفت که شما سیزده ماه بود که در باغشاه بودید و با توده جنک مبر کردید . بلکه همانکسان سپس از «وجهای ملت» گردیدند و هنوز یکی از آنها زنده است و با صد بی پروایی روز می گزارد و کسی هم او را بدکاره نمی شناسد .

آنروزها کسانی در باغشاه در دادگاهی که محمد علمبرزا برای مجا که آزادیخواهان بریا گردانیده بود عضو بوده اند ، و سپس همان کسان بمیان توده آمده اند و یکی از آنان اکنون نماینده مجلس است و سالانه پول گزافی بجنب می ریزد و کسی هم او را بدکاره نمی شناسد .

چرا دور می رویم . یکدسته بزرگی در همین تهران و در جاهای دیگری در زمان رضا شاه گرد او را گرفتند و چاپلوسی و پستی با زبان و خامه ، دروغ نگفتند ، و چون آنشاه بر افتاد بیکبار بازگشتند و بدگویی آغاز کردند ، و این رفتار بسیار زشتی که از آنان سرزد مردم نیز چندانکه می بایست پروایی ننمودند و بآن کسان ایراد نگرفتند و از آن بیزار نیجستند .

این خود بیماری بزرگ دیگری در این توده است . بیماری بزرگی که به تنهایی مایه نابودی یک توده تواند بود . یکمردمی که بدان را خوار نداشته بآنان با دیده توهین ننگرند ، و نیکان را بزرگ نداشته بآنان ارج نگذارند در جهان روی رستگاری نخواهند دید .

سوم : اینمردم از بس کیچ و درمانده اند شما هر چه دردها را بشمارید و راه چاره را نشان دهید بی پروایی می نمایند ، بلکه ریشخند و آزار بشما دریغ نمی گویند ، ولی چون هنگامی می رسد که میوه تلخ آن دردها و گرفتاریها را می چشند ، در آن زمان است که بتکان می آیند ، و این هنگام نیز

یگانه چاره ای که می شناسند گله و ناله و فریاد است و میخواهند از این راه
بلای رسیده را باز گردانند

یکدسته انبوهی از این توده چندان گیج و درمانده اند که رابطه میان
پیش آمده ها را در نمی یابند و همچون کودک تنهارویه بیرون کارها را می بینند .
این گرفتاری که امروز برای ایران پیش آمده و گرانی و گرسنگی سختی
رخ داده ، گروه انبوهی انگیزه آن را نمیدانند و هر کس از پیش خود دعوت دیگری
می اندیشد . فلان ملای نا فهم می گوید : زنها چون رو باز کردند خدا این
بلا را فرستاد ، فلان حاجی کهنه پرست می گوید : از روزیکه مشروطه باین کشور
آمد بلا از ما کم نیست . فلان جوان بی دانش میگوید : همه اینها تقصیر وزراء و
نمایندگان است که بکار نمی برد ازند . هر یکی یک سخن بیبای دیگری میگوید
یک گروه انبوه دیگری این گرفتاری ایرانیان را یک چیز ساده و سر
سری پنداشته چنین می دانند که تنها با گفتن و نوشتن چاره تواند بود . مثلا
در همان زمینه یولداران و آزمندان که بیبای نرخها را بالا میبرند و خاندانهای
بینوا را از یا می اندازند کسانی چنین می پندارند که اگر در روزنامه ها نکوهش
کنند و یا پند و اندرز دهند چاره خواهد بود . و اینست برخی روزنامه ها گفتارها
می نویسند . یاره ای نیز بنزد من آمده می گویند : شما نیز چیزهایی بنویسید .

برخی نیز چاره کار را قانون گزاردن می دانند و چنین می گویند : باید
یک قانون سختی برای اینها گذرانید و اجرا کرد ، در این همه سالها این را در
نیافته اند که از قانونها بیکه می گذرد نتیجه ای بدست نمی آید

اینان آن نمیدانند که یکمردمی که در یکجا می زیند نخست برای آنها
یک راهی لازم است که همگی با آن راه زندگی کنند و همگی نیک و بد را
از روی یک قاعده بشناسند و دیگر این نباشد که هر کسی به نیک و بد معنای
دیگری دهد . دوم باید آیین یا قانون خردمندانه ای در میان باشد که جلوگیری
کری آزمندان و بیدادگران را بگیرد . سوم باید همگی آنمردم یکشور و توده
علاقه مند باشند و فیروزی کشور و آسایش توده را بخواهند . با اینهاست که یک توده
با هم توانند زیست ، و گرنه زندگانی آنان دچار سختیها خواهد گردید .

از پشتیبانان پیمان



کسانیکه در شماره نخست نامه آقای
چهره نگار را خوانده اند او را کمی
شناسند. این جوان بانکه از یکخانده
بهائی و خود از مردم شیراز است نه
بها ایگری و نه شیرازیگری برده بروی
فهم و خردش فرو نهشته و او را از «آمیخ
پژوهی» که از گهریترین و گرانمایه
ترین خوبیهای آدمیست بی بهره
نگردانیده است که اکنون یکی از
کوشندگان بسیار هناینده یا کدنیست
کوشهای اینجوان در بر و جرد و هووده
ای که از آن بدست آمده نیک نشان
میدهد که ایرانیان با همه آلودگیهای
بسیار که گرفتارش گردیده اند باز
آن شایستگی را که در فشدار راه
رستکاری شرق باشند از دست نداده اند.

آقای چهره نگار

روز به یا «جشن»

در شماره ۲۴۵ پرچم زیر گفتار: «یک نشست فراموش نشدنی» مرقوم شده بود
چون در فارسی برای عید نامی نداریم «به روز» را بان معنی بر می گزینیم و چنین نهاده
شد که هر که را ایرادی یا پیشنهاد دیگری هست در نشست های دیگر بمیان آورد.
این است می نویسد در میان کردان که زبانشان ماخود از اصل ریشه فارسی باستانی است
عید را جزن میگویند و شاید همان جشن باشد ولی چون کلمه ایست آریایی گرفته شود، عمادی
پرچم: بنویسند دانشمند سیاس می گزاریم و آنچه نوشته راست است.
ولی چون بوازه جشن در معنی خودش نیاز مندیم (زیرا جشن از عید جداست
و چه بسا یگر روز عید باشد و جشن نگینند و یگر روزی عید نباشد و جشن گیرند)
از این رو بایند برای آن واژه دیگری داشته باشیم و ما برای آن «روز به» را برگزیدیم
که امسال در کارتهای نوروزی بکار بردیم و شناخته گردید.

چگونه از چرخه راه آفریدگار به یاری میگیرند؟

دانشمندان و فیلسوفان دیرین و کنون معتقدند که یک نظام هندسی در جهان فرمانرواست و هیچیک از کارهای اینجهان از کوچک و بزرگ بدون سبب و انگیزه وجود نمیآید و هربرگی که از درخت بزمین افتد در زیر تأثیر یکی از عوامل طبیعی میباشد و ممکن نیست که بدون علل و اسباب مکشوفه یا نامکشوف کوچکترین واقعه ای در جهان صورت وقوع پیدا کند خلاصه قاعده کلی عات و معلول در سراسر موجودات از جماد و نبات و جانوران در کوره زمین و در کروات دیگر جاری و روان است نهایت گاهی علل و جهات در نظر علمای موضوع روشن و آشکار است مانند پیدایش شب و روز در اثر گردش وضعی زمین و زمانی علل قضیه نظری است و علمای علم طبیعی فروضی برای آن قائل شده اند که هنوز هیچیک از آنها منجز و مسلم نیست مانند علل پیدایش کوره زمین و مانند آن و تا کنون هم علل بخش بزرگی از امور که در این جهان دیده و شنیده میشود بر دانشمندان معاصر هم مجهول است و شاید یکصد هزارم آنها تا کنون کشف نگردیده ولی همه دانشمندان علوم طبیعی همداستانند که گیتی و آنچه در آن است دارای نظم و آراستگی شگفتی است که نمیتوان حدوث امری را در اینجهان بیرون از این نظام حیرت انگیز دانست .

کیشها عکس این نظریه را دارند . آنها میگویند : خدا بهر کس که خواست کمک نماید اسباب و عات لازم ندارد . آنها میگویند اگر کور مادرزاد هم به پیشگاه کبریائیش ملتجی شد ممکن است دیدگانش بینا و روشن شود . چنانکه در کیش شیعه با آنکه معتقدند : الله لا یجری الامور الا باسبابها ، نه تنها برای خدا این قدرت نمائی بدون وسیله را قائلند بلکه پیغمبر و امامان خویش و حتی امامزاده را اعم از مرده و زنده صاحب این نیرو میشناسند .

شما هم بارها این آراستگی و وجود نظم و ترتیب را در کارهای جهان یاد آوری کردید و همین نظام بزرگ آفرینش را دلیل بر وجود آفریدگاری میدانید که انگیزش این دستگاه عظمت و قدرت باراده اوست . و نیز بارها گفته اید :

هیچکاری در اینجهان بی انگیزه نتواند بود. از سوئی هم میگویند چون ماهوادر
راستها هستیم خدا با ما است. من میگویم با و ف اینکه ما در تحت تأثیر علل
و اسباب در اینجهان زیست میکنیم و نتیجه هر کاری گذشته از کوشش بستگی
بعلل و اسباب موجود و مولد آن کار دارد چگونگی خداوند با کسانی که پیروی از
اوامر و آئینش مینمایند همراهی و یاور می کند و با کدام وسیله به بندگانی که
او را خشنود میگردانند کمک و یاری مینماید و از چه راه آرزو و خواستشان را
اجابت نموده و مقاصد شانرا ز لحاظ اینکه نزدیکتر با و هستند انجام میدهد.
در صورتیکه دستگاه طبیعت سیر طبیعی خوش را مینماید و تنها علل و جهات موجود
معلول هستند و این قاعده استثناء نسبت به موجودات ندارد پس معنویات در امور
بشر چه دخالتی دارند؟ و دعا و نیایش با اینوجه بی اثر است و فایده ای در اینجهان
بر آن مترتب نیست حال آنکه آزادگان همیشه از پروردگار استعانت میجویند
و خدا را یگانه یشتیبان خوش میشناسند.

میگویند امام غزالی جمع بین عقیده فلاسفه و اسلام کرده معتقد است:
باینکه نظام طبیعی عالم وجود ذره ای از گردش طبیعی و سیر منظم خوش منحرف
نمیشود اگر اراده و مشیت خداوند تعالی بگیرد که یکی از بندگان خاصش توجه
نماید این انحراف باشکال مختلفه ظاهر میگردد مثلاً اگر پزشکان جهان همداستان
باشند که مرض سرطان قلبی درمان ناپذیر است ولی مریض مبتلا باین مرض
استغاثه بدرگاه آفریننده نماید و دعایش بهدفع اجابت رسد با وجودیکه گلبولهای
سفید خون بیمار با تمام رسیده و در او هیچگونه یارای مقاومت به تصدیق پزشکان
دیده نمیشود و ساعات و ایسین را طی میکند خداوند در او نیروی خاصی پدید
میاورد و شفایش میدهد بنحویکه آثار بیماری سرطان بیکبار زائل گردد.
مقصودم آنست که شما باینکه مانند فیلسوفان و علمای طبیعی معتقدید انجام
کاری بی انگیزه نتواند بود یاری خدا را به بندگانش از چه راه مبدانید. آفریدگار
با وسیله و سبب بر دم کمک مینماید و یا اینکه معتقدید از راه ویژه ای از بندگانش
ریاوری میکند؟ بهرحال خواستارم پاسخ این پرسش را برای آگاهی آزادگان
در روزنامه بنویسید.

پیرچیم: این نوشته را یکی از یاران قزوین فرستاده که چون خود او

نامش را ننوشته مانیز نمی نویسیم ، و او را در همه جا بنام « پرسنده » خواهیم خواند . مادوست میداریم هر کس از یاران ما در این زمینه ها ، هر چه ایراد می اندیشد بنویسد . بنویسد تا پاسخ دهیم و روشن گردد . مامی گوئیم : باید همه از روی آمیغها زیست . پس باید آمیغها را (تا آنجا که می توانیم) بی برده گردانیم . امروز کاریکه دین باید کند اینهاست .

اما پاسخ پرسنده : ما باز می گوئیم : اینجهان یکدستگاه بسامانیت که از روی یک آیین استواری می گردد . باز می گوئیم : هیچکاری در آن ، بی انگیزه نتواند بود . اینست دانسته ما در این باره . اگر این دانسته با گفته های فیلسوفان یکی در آمده باکی نیست . در آیین ما کسیکه بیمار شده باید بر همان پردازد تا بهبود یابد ، کسیکه وادار گردیده باید بکوشد و پول بندست آورد تا اوام خود دهد ، مردمیکه دچار پراکندگی و پریشانی گردیده اند باید راه چاره را پیدا کرده خود را باتلاش از آن گرفتارها بیرون آورند . با «دعا» و «نذر» و لایه بخدا ، و شکیبایی چاره باینها نخواهد بود . غلطت آنچه گفته اند : « من صبر ظفر » و یا :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند از اثر صبر نوبت ظفر آید .

امروز یک گمراهی بزرگی در میان ایرانیان همینست که بکارها از راهش نمی کوشند و روی بسیج زمینه برای آسایش و خوشی نمی باشند ، و چون در نتیجه این نادانی و گمراهی بسختی می افتند ، آنها گام نیز میخواستند با «دعا» و «نذر» و روضه خوانی و میانجی برانگیری چاره کنند . مثلا در سرزمین بهناور و بهاردهی همچون ایران بکشاورزی ارجی نمیگزرنند و بکشاورزان هر گونه ستم سزا می شمارند و آنان را از یا می اندازند ، ملایان و روضه خوانان بمنبر رفته از جهان نکوهشها می سرایند و مردم را از پرداختن بزندگانی بیزار می گردانند ، و آنگاه در چنین سالی که در نتیجه پیشامدها خورنده در ایران بیشتر و خوراک کمتر است ، صدها بلکه هزارها کسان ، غله برای دیگران می خرند و یانهائی بکشورهای بیگانه می برند ، و چون بانگیزه این نادانها و پستیها دچار کمیابی و گرسنگی می گردند ، بجای اینکه بخود آیند و بچاره آن نادانها و پستیها کوشند ، دست بدامن «دعا» و «نذر» و «روضه خوانی» و «زیارت» می زنند ، و یا بناله و گریه وزاری می-

پردازند ، واز گله و فریاد و فغان باز نمی ایستند .

اگر نیک نگردد اینان رفتار بیفرهنگانه زشتی با خدا می کنند چه از یکسو خدا را نشناخته ورا همچون یک پادشاه خودکام هوسمندی می پندارند که در بالای آسمان نشسته و چشم باینجهان (بلکه باین یک کشور) دوخته ، که همیشه بدی از مردم دید بآنان خشم می گیرد و بکیفر کاری برخاسته پتیاردها ، - از گرسنگی ، بیماری ، زهین لرز ، چنگیز ، تیمور و مانند اینها - می فرستد ، و سپس چون مردم رو بسوی او می گردانند ، و قربانی سر میبرند ، میانجی برمی انگیزند ، زاری و خواری از خود می نمایند ، خشش فرو می نشیند ، و بآنان می بخشاید ، و پتیاردها را باز می گرداند . اینست پندار آنان در باره خدا ، اینست آنچه از پیشوایان خود یاد گرفته اند . از یکسوهم نادانیها و پستیهای خود را که انگیزه این گرسنگی و نایابست بگردن نگرفته چنین را می نمایند که گرفتاری جز نتیجه خشم خدا نیست . روشنتر گوئیم : گستاخانه گناه را بگردن خدا می اندازند .

یکی از یاران میگوید : در یکی از شبهای رمضان بمسجد یکی از ملایان بنام تهران رفتم . دیدم سخن از گرانی خوار بار و از کمیابی آنها می راند ، و انگاه رو بزنها گردانیده چنین میگوید : « دیدید جوراب پیا نکر دید ، هر شب بسینما رفتید ، خدا غضب کرد ، پس بیایید در این شب احیا با خدا صلح کنید ، امشب در این مسجد بعبادت پردازید » ببینید نادان تیره درون - تنها برای آنکه یکشب احیا مسجدش یر - باشد - چه دروغی بخدا بسته ! . . . ببینید چه گستاخی و بیفرهنگی نموده ! معنی اینسخن آنست که خدا از جوراب نیوشیدن و بسینما رفتن زنان ایران چندان خشمناک گردیده که بکینه جویی پرداخته و گرسنگی و کمیابی باین کشور فرستاده . یکی نگفته : ای تیره درون ، خدا کینه زنان هوسباز تهران و تبریز را میجوید از بینوایان بوشهر و بندرعباس ؟! اینان بهوسبازی و بی پروایی می پردازند ، و خدا آنان را از گرسنگی میکشد ؟! از این گذشته ، مگر این گرانی یا نایابی را خدا فرستاده ؟! .. خدا چه کرده که این گرانی یا نایابی پدید آمده ؟! .. آیا باران نفرستاده ؟! .. آیا سن و ملخ فرستاده ؟! .. آخر چه کرده که گرانی را پدید آورده ؟! .. ای روسیاه اگر توده ناهم و نادانست و سزای ناهمی و نادانی خود را میباید گناه خداست ؟! .. وای بر تو ای تیره درون روسیاه !

دو باره میگویم : این يك گمراهی بزرگی از ایرانیاست . ایشان خدا را نمیشناسند و آیین او را نمیدانند . باید گفت : ای نادانان خدا يك پادشاه خودکامه هوسمندی نیست که از دیدن بدیها خشم گیرد ، و از شنیدن لایه و ناله خشمش فرو نشیند . باید گفت : خدا برای گردش اینجهان آیینی گزارده ، و آن آیین با لایه و درخواست شما دیگر نگردد . اینرا خدا گزارده که چون کسی بیمار گردید باید بمرمان پردازد ، چون کسی وامدار گردید باید بکوشد و پول بدست آورد و وام خود پردازد ، آنمردمی که گرفتار کمپایی یا گرسنگی گردیدند باید به بینند انگیزه آن چیست و از راهش بچاره کوشند . آن دعا نویسی که میخواهد بیماری را با دعا دور گرداند با آیین خدا میجنگد ، آن سیدی که میگوید : « نذری بمن کن تا وامت پرداخته شود » دروغ بخدا می بندد ، آن ملایی که اکنون بشما میگوید : « دعا کنید ، روضه خوانی بر پا گردانید ، بزیارت روید تا این گرسنگی رفع شود » خدا را نمیشناسد .

این اگر خدا را شناختی آیین او را نیز دانستی . اگر خدا را شناختی به چنین دروغی گستاخی ننمودی . دو باره میگویم این گرسنگی نتیجه نادانیها و ناهمیهای توده است و تا آنها برداشته نشود این گونه گرفتاریها همیشه خواهد بود . اندستورها که ملایان میدهند خود از انگیزه های این گرسنگی و نایابی میباشد نه اینکه چاره بآن تواند کرد .

من میشنوم ، چون مامی نویسیم که « دعا » و « نذر » و مانند اینها سودی ندارد کسانی به هپاهو برخاسته میگویند : « پس کارها دست خدا نیست ؟! ... » و این را دستاویزی میگیرند که بما تازند .

باید گفت : ای ناهمان کارها در دست خداست . لیکن همان خدا چنین آیین نهاده که هر کاری جز از راهش و با افزایش پیش نرود . يك برزگری تا تخم نکارد دانه ندرود ، يك گاوکاری تا دیوار و آسمانه نسازد خانه پدید نیآورد ، يك مردمی که در کشوری میزیند تا یکدل و یکزبان نگردند و آن کشور را خانه خود دانسته بنگهداری و آبادیش نکوشند از آسایش و خرسندی بهره نیابند . اینها را خدا گزارده و هیچگاه با « دعا » و « نذر » و لایه این و آن گزارده خود را دیگر نگرداند . شما ناهمان که « مین پرستی » را که همان نگهداری کشور است

«بت پرستی» مینامید، و ملایان با بالای منبر رفته مالیات دادن بدوالت و بسر بازی رفتن را «حرام» می‌شمارند، و دبستان و ثبت اسناد و قانون و اداره های دولتی و هر چیزی که مایه سامان و آرایش کشور است دشمن میدانید، و بجای یکدلی و یکزبانی در یک کشور چهارده کیش میدارید، این ناگزیر است که همیشه گرفتار سختی ها باشید، و اینکه میخواهید با دعا و لایه و گوسفند سر بریدن و روضه خوانانیدن بچاره کوشید، این خود ناهنجاری دیگری از شما میباشد. شما گویا میخواهید خدا را فریب دهید و بشکستن آیین خود وا دارید! وای بر شما ای نادانان! اگر نیک بجویند و بیندیشید نادانی ایندهسته مردم ژرفتر و ریشه دارتر از آنست که ما در اینجا گفتیم، و راستی اینست که آنان باینجهان با این آیین و سامان خدایی ارجی نگزارند و تو گوئی آنرا از خدا نمی‌شمارند، و از اینجاست که همیشه بکارهای شکست و ناهمیشگی ارج گزارده، تنها در آنها نگام است که یاد توانایی خدا کنند.

مثلا درخت که در بهار سبزه میگردد و گلهای سرخ و سفید از آن می‌دمد خود سراپا شگفتیست. این برگها و گلهای در کجا بوده؟ اینها از کجا پدید می‌آید؟! اگر همه مردمان گرد آیند آیا یکدرختی چنین توانند ساخت؟! این نمونه شگفتی از توانایی خداست. ولی آن نادانان باین ارجی نگزارند، و اگر یکدرختی در پاییز گل کرد که ناهمیشگ است تنها در آن هنگام است که یاد توانایی خدا کنند، «قدرت خدا را تماشا کن!» این شب و روز که می‌آید و می‌رود در ریش آنان هیچی نیست. ولی اگر بشنوند یک جایی هست که چند ماه پیایی شب است و چند ماه پیایی روز در آنهاست که توانایی خدا را بیاد آورند. در همه جا و در همه چیز چنینند و جز در پی کارهای شگفتی نباشند.

اینست درباره برانگیختگان نیز شکست کارهایی را در بایست شماره اند. باید از سنک شتر دریاورد، از انگشتان چشمه روان سازد، با سوسمار سخن گوید، آفتاب را برگرداند. با این کارهای بیرون از آیین خدایست که ورا توانند شناخت. اینکه یک برانگیخته بر خیزد، و آمیغها را باز نماید، و با گمراهیها نبرد کند، و خرد ها را بتکان آورد که نشان راست اینهاست در نزد آنان

ارجی نمیدارد.
 همچنین در باره آینده نیز یگدستگاه شکفتی از پندار خود بر پا گردانیده
 اند: امام ناپیدا که هزار سال پیشتر است زنده و نا پیداست، در مکه بیرون خواهد
 آمد، یارانش از تالقان و قم، با «طی الارض» در نزد او خواهند بود، آفتاب از
 مغرب سر خواهد بر آورد، توپ و تفنگ و بمب از کار خواهد افتاد. اینست راهیکه
 برای نیکی جهان می پندارند.

از اینجاست که درباره گردش جهان، و راهبری آفریدگار نیز، آیین و
 سامانی را که خود او کرده نمی شناسند، و اگر بشناسند ارجحند نمیدارند، و به
 هوسبازی و نادانی گردن بآن نگرا زده میخواهند در اینجاهم شکفت کاری باشد.
 میخواهند مردم دعا کنند و خدا نیز دعای آنان را بپذیرد، و از راههایی که بیرون
 از آیین جهانست، داخواه آنان را بکار بندد. یکی از آنان با یک بیباکی میگوید:
 «اگر خدا دعای مردم را نخواهد پذیرفت پس چه خدایید؟!» دیگری بیخردانه
 مثل آورده میگوید: «یک پادشاه حق دخالت در مملکت خود دارد، خدا حق
 دخالت ندارد؟!» بدتر از همه آنکه این نادانی خود را از نیروی «ایمان»
 شناخته گردن میکشند و بخود میبالند و دیگران برتری میفروشند.

در نتیجه همین نادانیهاست که می بینید فالگیری و رمل اندازی و دعانویسی
 و جادوگری در این کشور رواج بسیار می دارد. کسانی میروند و سالها دردناشکده
 ها بسر برده دانش می اندوزند، و با ایشال از گرویدن بفالگیر و جادوگر
 خودداری نمیتوانند.

میدانم اینها را که مینویسم نخست بچخش و هایشوی خواهند پرداخت، و
 سپس که درمانند و پاسخی نتوانستند چنین خواهند گشت: مانیز همین را میگوییم.
 مگر ائمه ما نفرموده: «ابى الله ان یجری الامور الا باسبابها» یکی از رفتارهای
 شکفت آنان همینست. دلای آنان انبانیست که همه چیز در آست دست. ولی باید
 پرسید: «اگر امامان شما چنان گفته اند و آنسخن راستست و شما بآن باور
 میدارید، پس بهره نمی گزارید مردم بزندگی از راهش کوشند؟! بهره چه مردم را
 بکارهای بیهوده ای که هنایش درزندگی ندارد و امیدارید؟! بهره چه مردم میکوبید:
 بدوات مالیات ندهید و بسز باری نروید؟! بهره چه بامشروطه دشمنی میکنید؟ بهره چه بادانشها

بببرد می پردازید؟! .. امروز مایه نیرومندی دوات و آبادی کشور اینهاست که شما با همه آنها دشمنی می نمایید ، و با اینحال در برابر ما ایستاده میگوید: مانیز گفته شمارا می گوئیم: «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» . پیشتر می شما تا بجایی رسیده که یاسبانان که شب تا بامداد در خیابان می کردند و بیخوابی و سرما را بخود هموار می گردانند تا مردم در خانه های خود آسوده بخوابند ، شما می گوئید کارشان و پولشان «حرام» است و بدو زخ خواهند رفت . ولی از انسوی اگر شبی دزدی بخانه تان بیاید و چیزهایی ببرد فردا بکلانتری تاخته فریاد و هاپهوی بلند می کنید و داراک خود می طلبید ، و ناسازگاری آنسخن و این رفتار را در نمی یابید ، و بس از همه اینها «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» را برخ ما می کشید ، و من نمیدانم بشما چه نامی دهم .

این هم بگوئیم که تنها این نادانان نیستند که آیین خدایا نمی شناسند . بیشتری از جوانان درس خوانده و بسیاری از روزنامه نویسان نیز بآن نادانی دچار می باشند . زیرا ایرانیان نیز بجای آنکه سرچشمه گرفتاریهای توده را بشناسند و از راهش بکوشش پردازند ، بجای آنکه هر یک نخست بخود پرداخته از آلودگیها پاک شوند و سپس بپاک گردانیدن دیگران کوشند ، بجای آنکه گردن بآمیغها گزارند و همگی بیکراه در آیند ، بجای آنکه هوسهای بیهوده را بکنار نهاده بیروی از خرد کنند ، تنها بهیاهو و تند نویسی بس می کنند و از ناله و فریاد نتیجه می خواهند . اینان نیز در گمراهی و نادانی فرورفته اند . بارها دیده میشود می- گویند : «باید تند نوشت : باید نترسید» . می پندارند که از تندنوشتن و باین و آن تاختن سودی خواهد بود .

از سخن خود دور نیفتیم : این بسیار راستست که در اینجهان هیچ چیزی بی انگیزه نتواند بود ، هیچ کاری بیرون از آیین سپهر رخ نتواند داد . اینکه ما میگوئیم : «خدا با ماست» خواستمان آنست که خدا این کار ما را خواسته ، و زمینه پیشرفت آنرا «بالانگیزه و افزاز» بروی ما گشاده . زیرا در این راه که ما میباشیم و دست بهم داده میکوشیم همه آمیغها را باز می نماییم ، و همه سود جهانیان را نشان میدهیم . ما معنی راست و درست جهان و زندگی را روشن گردانیده و یک شاهراهی برای زیستن بهمگی نشان میدهیم . این یک چیز ساده ای نیست . این فیروزی

جز باخواست خدا نتوانستی بود . هزاران کسان در این زمینه بسخن پرداخته و با براهنمایی کوشیده اند . ولی کدام يك را چنین فیروزی رخ داده ؟! .
این راهی که ما می پیماییم با دانشها ، با سود و زیان زندگی ، با خدا و آیین او با هر سه بهم بستگی میدارد ، و با اینحال کمترین خرده ای در آنها نیست . يك کسی از هر راه که بیاید ، و با هر نگاهی که بنگرد يك ایرانی در آن پیدا نخواهد کرد . امروز در روی زمین دانشکده ها با هزار ها ، و دانشمندان با میلیون ها شمرده میشوند ، و زه نی نیست که سخنانی راست و کجش پوشیده تواند ماند .

در همین گفتار ، من ایرادهایی بملایان و پیروانشان گرفته ام . ولی آنان يك ایرادی بگفته های ما پیدا نخواهند کرد . مانند همین سخن را بدیگران نیز توانیم گفت .

این پرسش را که شما میکنید من نیز کرده و تا پاسخ نشیده ام بکار بر نخاسته ام . « آمیغ پژوهی » یکی از گهریترین خوبیهای آدمیست . هر مردی که روان و خردش بیکاره نگردیده خود در جستجوی آمیغست ، و همینکه این گفته های ما را بشنود ، همچون تشنه ای که بآب رسد ، آترا خواهد پذیرفت و در راه پیشرفت آن بکوشش و همراهی خواهد برخاست . در جهان همه پیشرفتها از این راه بوده .

امروز میلیونها مردان بافهم و خرد میباشند که در جستجوی چنین آمیغهایند . و نمونه اش جانفشانیهایست که از یاران ما (بویژه از جوانان) پدیدار میباشد . در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تفنگ نیست ، و نیرو های دیگری هست که توپ و تفنگ را از کار میاندازد .

از آنسوی امروز گرفتاریهایی که در جهانست جز نتیجه گمراهیها نیست . این کیشهای گوناگون و این ناهمبها که از پیشروان پدیدار است ، و آن دسته بندیهای سیاسی و آن جنگها و کشاکشها که در میان دولتهاست ، اینها بیش از همه نتیجه روشن نبودن آمیغهاست . کیشها از اینجاست که معنی راست دین را نمیشناسند ، و این کشاکشها از آنجا که معنی زندگی را نمی دانند . ایست ما چون معنی راست جهان و زندگانی را که همان دینست روشن میگردانیم و خود راه چاره باین گرفتاریها

باز میکنیم ، این ناگزیر است که هر خردمند یا کمرونی که از این گرفتاریها دلگیر است باما همراه وهم آواز خواهد گردید .

این خود دلیل استوار است . ولی در اینجا یکدلیل دیگری میباشد که بهتر است آنرا نیز روشن گردانیم :

چنانکه میدانیم آدمیان از روزیکه پیدا شده اند همیشه رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند ، و کتون نیز می دارند . آیین پیشرفت در همه چیز روانست . یگفته دانشمندان روزی بوده که آدمیان در غارها و جنگلهای زیسته اند ، که هیچیکی از افزارها و کچالهای کنونی را نداشته ، هیچیکی از کشاورزی و درخت کاری و دام پروری و خانه سازی و مانند اینها را شناخته ، از دانشها و آگاهیها بیکبار بی بهره می بوده اند . پوشاک و کسرتاک نمیداشته اند ، و خوراک جز از میوه های جنگلی نمیخورده اند ، و زبان برای سخن گفتن نیز در میانشان نمی بوده .

چیزیکه هست از همان آغاز بیدایش رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند و هر زمان گامهای دیگری در آن راه برمی داشته اند تا امروز باینجا رسیده اند که هستند ، و ما اگر بخواهیم تنها نامهای افزارها و کچالهای ایشان را بشماریم ، و با نهرستی از دانشها و آگاهیهای آنان دهیم ، باید صفحه های بسیاری را سیاه گردانیم .

این چیز است که دانشمندان در باره آدمیان می گویند و بادلها روشن می گردانند ، و چون آنان در این زمینه بگشادگی و درازی سخن رانده اند ما بهمین چند جمله بس کرده نیازی بسخن دراز نمی بینیم . آنچه ما می باید بگوییم آنست که این پیشرفت آدمیان همیشه از دو رشته باید بود :

یکی از راه افزار سازی ، و افزودن بشکوه بیرونی زندگانی ، و جلورفتن در دانشها و آگاهیها (که می باید آنرا راه دانشها بنامیم)

دیگری از راه شناختن معنی راست زندگانی و آدمیگری ، و زیستن با این خرد ، و بهره یافتن از آسایش و خرسندی (که می باید راه دین بخوانیم)

این دو رشته یکی نیست و از هم جداست . ولی بیکدیگر بسته میباشد و همیشه باید توأم باشند نانشیجه بدست آید ، و گرنه از پیشرفت در رشته یکم تنها نتیجه درستی دردست نتواند بود .

برای روشنی سخن از خود داستان گواهی می آورم : چنانکه گفتیم آدمیان از همان آغاز پیدایش رو به پیشرفت و بهتری داشته اند ، و اینست از یکسو بساختن افزارها و کچالها پرداخته اند (که بگفته دانشمندان : قرنهای بسیاری جز سنگ و استخوان را شناخته هر چه میساخته اند جز از اینها نمی ساختند ، تاسیس سفالکاری یاد گرفته ، و پس از قرنهایی نیز پی بس و آهن و فلزها برده اند) و از یکسو نیز بکشاورزی و دام پروری و نگهداری مرغان و ساختن خانه ها و مانند اینها برخاسته اند ، و همچنین کم کم دانشها و آگاهیها اندوخته اند ، و آتش را شناخته در زندگانی خود بکار برده اند ، و زبان برای سخن گفتن پدید آورده اند ، ما نمیدانیم چند هزاره ای گذشته تا آدمیان این گامها را برداشته اند ، ولی می دانیم که بیک زمان درازی نیاز داشته اند .

هر چه هست اینها پیشرفت بزرگی می بوده : آدمیان از جنگلها و بن غارها بیرون آمده بادت خود خانه ها بنیاد می نهاده اند و می نشسته اند ، و افزارها و کچالهای بسیار از سنگ یا از سفال ساخته در زندگی بکار می برده اند ، چهارپایانی و مرغانی را در خانه ها پرورده از آنها سود می جسته اند ، آتش را شناخته از گرمی و روشنایی آن برخوردار می شده اند ، درختهای گوناگون میوه بالا آورده و دانگیهای بسیار کاشته از بار آنها خوراکیهای پر مزه پدید می آورده اند ، و زبانی برای سخن گفتن داشته رازهای خود بهم دیگر آگاهی می داده اند ، از زمین و کوه و دریا و از آفتاب و ماه و ستارگان آگاهیهایی بدست آورده بهره مندی می کرده اند . اینها هر یکی گام بزرگی در راه پیشرفت می بوده . چیزی که هست ما میدانیم ، آدمیان از این پیشرفت نتیجه ای که می بایست نگرفته از آسایش و خرسندی برخوردار نمی شده اند . زیرا هنوز مردمان راه « با هم زیستن » را ندانسته در آگاهانه با یکدیگر زور آزمایی می کرده اند . در هر کجا تیره هایی پدید می آورده اند که هر یکی از دیگران جدا می زیسته . در هر تیره ای آنکه زور آورتر می بوده بدیگران چیرگی نموده آنانرا زیر دست خود می گردانیده . همچنین در میان تیره ها همیشه کشاکش و زور آزمایی میبوده که هر کدام از آنها که زور بیشتر می داشته بسر دیگران می تاخته بکشتار و تاراج می پرداخته اند . مردان را کشته زنانرا ببردگی می برده اند .

این رفتار است که بایکدیگر می کرده اند ، از اینجا یکدیگر دیگری پیدا می-
شده ، زیرا گذشته از آنکه خودشان بهره از آسایش و خرسندی بسیار کم یافته دچار
گزندها و رنجها می شده اند ، و نا توانان در زیر پا لگد مال می گردیده اند ،
یکزیان دیگر این می شده ، که هر تیره ای از دیگران بیمناک زیسته در آنجا که
می بوه اند خود را پایدار و جاوید ندانسته با آبادی آنجا نمی کوشیده اند . تیره
های ناتوان همیشه آماده کوچ و گریز می ایستاده اند ، که چون یکدشمن توانایی
نمودار گردید افزارها و کچالها و چهار پایان خود را - آنچه می توانند - برداشته
رو بگریز آورند .

از اینجا آبادی در جهان پدید نمی آمده ، زیرا کسی بگزاردن بنیادهای
استوار و بزرگ نمی پرداخته ، باغها و کشتزارهای ارجدار پدید نمی آورده ،
بافزار سازی دلگرمی نداشته بهتر نمایی در آن نمی کوشیده است .

بدینسان می گذشته تا کسی یا کسانی برخاسته اند و بآدمیان درسهایی در
باره زندگانی و راه آن داده بآنان فهمانیده اند که بجای زور آزمایی و چیرگی
که همگی را در رنج میدارد ، توانند با همدستی زیند و زور آور و کمزور
پشتیبانی از یکدیگر نمایند ، و سود چنین زندگانی را بآنان فهمانیده قانونی در
میان آنان نهاده اند . کم کم در این رشته نیز پیشرفت رخ داده آدمیان بزیستن
از روی همدستی و قانون خو گرفته اند .

میباید گفت : پس از این بوده که آدمیان در زندگانی بهره از آسایش
و خرسندی یافته اند پس از این بوده که ایمنی در میان توده ها پیدا شده و هر
یکی از آنها در هر کجا که می بوده خود را پایدار شناخته بساختن خانه های
استوار و بزرگ ، و پدید آوردن باغها و کشتزارها ، و پروردن گله ها و ورمه ها
پرداخته اند . پس از این بوده که به افزار سازی و دیگر هنرها دلگرمی پیدا
شده کسانی بهتر نمایی برخاسته اند . پس از این بوده که نخست داد و ستد و سپس
بازرگانی پدید آمده . يك جمله بگویم : پس از این بوده که پیشرفت (یا بگفته
اروپاییان شهریگری) برآه خود افتاده .

همان کلمه « سویلزا سیون » یا شهریگری کوامی باین گفته های ماست .
در جهان دو گونه زندگی می بوده که یکی را شهریگری و دیگری را بیابانگری

می نامیده اند . چرا چنین می بوده ؟ ... برای آنکه یکدسته ، کم یابیش ، آگاهها
از معنی زندگی یافته با یکدیگر بهمدستی زیسته بآبادی جهان می کوشیده اند و
شهری پدید آورده بوده اند ، و یکدسته در همان دژ آگاهی دیرین بازمانده جز
بزور آزمایی نمی زیسته اند و اینست شهر نداشته در بیابان یا در دهکده ها
بسر می برده اند .

این بیگمانست که آدمیان تاهزاره هایی معنی « باهم زیستن » را نمی-
دانسته اند ، و از اینکه هر کس باید پروای دیگران کند و آسایش آنان را نیز
پدیده گیرد نا آگاه می بوده اند . هر مردی خود رو بار آمده جز کینه و خشم
و هوس و خود خواهی و رشک خود را نمی شناخته ، و اینکه در جهان (و همچنین
در نهاد خود آدمی) نیک و بد توأم است و هر کسی باید خواهان نیکیها باشد
و هواداری از آنها کند ، بیکبار بآنان پوشیده میبوده است ، و این چیزها جز
در سایه پیدایش مردان خدایی دانسته نگردیده است .

همچنین حال مردم آفریگا که تا صد سال پیش بهمان شیوه دیرین میزیستند
و ما از آن نیک آگاهیم گواه دیگری باین سخن است . صد سال پیش که
جهانگردان اروپا بدرون آفریگا راه یافتند ، بومیان آنجا بیشترشان بهمانحال
میزیستند که مادر بالا روشن گردانیدیم . هر تیره کوچکی دهکده ای پدید آورده
هر خاندانی زیر یک خانه پوشالی جا گرفته ، و باندک کشتی که خوراک یک چهار
یک سالشان را نمیداد بس کرده ، بزها و گوسفند ها و گاو ها پرورده ، با اینحال
می زیستند و همیشه کارشان تاختن بسر تیره های نا توان و کشتار و تاراج کردن
آنها میبود . برخی از تیره ها گوشت آدم میخوردند که از دشمنان خود هر که را
می یافتند کشته خوراک میساختند . در سر زمینی همچون آفریگا که با صد آسایش
توان زیست با این پستی و ناپاکی بسر میبردند .

اینان از افزار سازی و دیگر چیزها باندازه خود بهره میداشتند . ولی از
معنی « باهم زیستن » بیکبار ، آگاه بوده و در نتیجه آن بدینسان پست و دژ آگاه
میزیستند . میباید گفت حال هزاره سال پیش همگی مردمان را میداشتند .

از سخن خود دور نیفتیم ، این یک مثالست و خواست ما را نیک روشن
میگرداند : « آدمیان همیشه در پیشرفتند ، ولی این پیشرفت از دورشته باید بود ،

یکی از رشته‌های افزایش دانش و آگاهی، دیگری زرشته شناختن معنی جهان و زیستن با این بخردانه .

کنون سخن در آنست که از دوستان و سبب سال باز در اروپا تکانی در زمینه افزار سازی و دانش و آگاهی پدید آمده ، و این تکان جهان را برویه دیگری انداخته . زیرا صدها افزار شکست و نوین پدید آورده ، آدمیان را بدریا و هوا و زیر دریا چیره گردانیده ، شهرها را بهم بسته و سراسر جهان را یک کشور ساخته . از آنسوی دانش و آگاهی مردمان را ر باره جهان و آنچه دروست بسیار افزوده است .

این پیشرفت بایستی بود . چیزیکه هست چون از پیکر شته است نتیجه درستی از آن بدست نمی آید . شما آشکاره می بینید که با همه این افزارها و دانشها روز بروز زندگی دشوار گردیده و بهره آدمیان از آسایش و خرسندی بسیار کم شده . آیا اینها از کجاست؟ نه از آنست که پیشرفت نادرست است؟! ..

امروز جهان را همان پیش آمده که هزارها سال پیش برای نیاکان ما پیش آمده بود ، و برای چاره نیز همان باید بود که در همان زمانها بوده . باید پیشرفتی نیز در شناختن معنی راست زندگی روی دهد ، و باید یک آیین بخردانه‌ای برای زندگی در میان باشد و این همانست که ما بآن برخاسته ایم و میکوشیم . آن تکان و پیشرفت اروپایی ، مانند بوده ، این پیشرفت و راه ما نیز باید بمانند باشد .

میخواهم بگویم ما چیزی میکوشیم که در آیین بزرگ خدایی (آیینی که جهان از روی آن میگردد) زمینه میدارد ، و اینست ناگزیر پیش خواهدرفت . امروز جهان نیازمند این کوششهای ماست . از اینجا خواهید دانست که ما تنها برای ایران یا شرق نمیکوشیم ، برای سراسر جهان میکوشیم . از اینجا خواهید دانست که چه کار بزرگ ورجاوندی را در پیش میداریم .

اروپاییان از دوستان سال پیش که به پیشرفتهایی در دانشها آغاز کردند ، و افزارهایی همچون رام آهن و تلگراف و تلفون و ماشینهای ریسندهی و بافندگی و کارندگی پدید آوردند بسیار بآن نازیدند . زیرا چیزهای نادیده و بیمانندی میبود و آنان بیرون کار را دیده چنین پنداشتند که با آن افزارها از رنج مردمان کاسته

آنان را باسایش خواهند رسانید. کسانی از آنان در آن نازیدن و بخود بالیدن اندازه نشناخته، جز از اروپاییان و آمریکاییان، دیگران را بی بهره از شهری گری شناختند، و سیستگران همان را دستاویز گرفته بزیر دست گردانیدن شرفیان کوشیدند.

اینها همه از ارج بی اندازه ای میبود که بدانها و افزار سازیهای خود می نهادند. و همانرا «درتهایی» پیشرفتی برای جهان می پنداشتند و باسایشهایی امید می بستند. در حالیکه اروپا در میان این تکان داش و افزار سازی، در رشته دیگر (رشته دین یا شناختن معنی جهان و زندگی) پیشرفتهایی نیز رخداده بود. زیرا از یکسو دانشمندان دچار مادیگری گردیده بیک لغزشهای بزرگی افتاده بودند؛ زندگی را نبرد می شماردند، آدمبرای نیکی پذیر نمیدانستند، خرد و روان را نمی شناختند، به نیک و بد ارج نمیگزاردند، در پشت سر اینجهان بهبچی گمان نمی بردند، و چنانکه در جای دیگری روشن گردانیده ایم این بدآموزیها آرها و کینه ها و خشمها را در دلها بشکان آورده بجهان بسیار گران بسر میآمد. از یکسو نیز ماشینها و افزارهایی که ساخته بودند خود افزارهایی در دست آزمندان شده بدستیاری آنها هزاران دیگران را از پامی انداختند. می باید گفت دانشمندان با آن گفته های خود آتش نبرد را در میان مردمان هر چه فروزانتر گردانیده از آنسوی افزار های بسیار برنده ای بدست آزمندان داده بودند که از آن کشاکش همیشه چیره و فیروز در آیند. می باید گفت؛ آنچه در باره «با هم زیستن» در میان می بود همه را بهم زده آدمیان را بار دیگر بحال پیش از شهریگری باز گردانیده بودند.

این بود پیشامد ها و اروته امید اروپاییان را نشان داد و در همه جا دیده شد که آن افزارهای نوین، نه تنها مایه آسایش برای جهان نگردید، خود مایه فزونی رنج شد و گرفتاریها پدید آورد. امروز حال اروپا آنست که می دانید. تنها داستان جنگ و خونریزی را نمی گویم. بیش از جنگ نیز بیکازان و گرسنگان مایه گرفتاری می بودند، و اگر جنگ پایان پذیرد باز خواهند بود. راستی آنست که جهان بیکراه بن بستنی افتاده که ناگزیر است باز بس گردد. درباره گرفتاری اروپا این بس که بسیاری از اروپاییان بدانها و افزارهای نوین (که بگمانشان

خود سیویلزاسیون یا شهر یگریست (دشمنی نشان میدهند و آرزو مندند که جهانیان از آنها چشم پوشند و بزندگانی ساده باستان بازگردند .

ولی راستی آنست که جهانیان باید چشم باز کنند و معنی راست زندگی و راه آنرا بدانند . چرا باز می گردند ؟ گامهایی نیز در راه شناختن آیینهای زندگانی بردارند . چرا از دانشها و ازاقرارهای نوین چشم می پوشند ؟ راه بکار بردن و بهره جستن از آنها را بیاموزند . از دانشها ما دیگری را نتیجه نباید گرفت ، زندگانی نبرد نیست و آدمیان را به نبرد نیازی نمی باشد . باید بجای نبرد با همدستی زندگی کنند . باین لغزشهاست که باید چاره کرد . آقای پرسنده نیک میداند که ما نیز بچاره اینها می کوشیم .

این گرفتاریهای اروپا (آن کشاکش بینکاران و کارخانه داران دیروزی و این جنگ دولتهای امروزی و دیگر مانند اینها) ، همه اش نتیجه آز و خود خواهی و کینه و هوسمندی نیست . یک انگیزه بزرگ آنها نبودن یکراه است . چنانکه گفتیم تکان دوست ساله دانشها هر راهی را که می بود از میان برده ، و پس از آن راهی که درخور امروز جهان باشد و بجهت نیازمندیها پاسخ تواند داد باز نشده ، و اکنون که ما بخواست خدا بآن برخاسته ایم هر آینه پیش خواهیم رفت . امروز بیگمان صد هزاران - بلکه هزاران هزاران - کسانی از دانشمندان و دیگران هستند که حال جهان را دیده افسوسها میخورند ، و از بیهوده شدن رنجها و امیدها دریغهای گویند . چیزیکه هست گمان چاره ای نمی برند و یاراه آنرا نمی شناسند ، و اینان چون از کوششهای ما آگاه گردند و راه ما را بدانند ، همچون تشنه ای که بآب رسد ، بهمراهی خواهند شتافت . تاکنون چنین راهی نبوده . ما در زمینه زندگانی و راه آن سخنانی نمی گوئیم که همه آمیغ و سرایا راستست ، و در استواری همسنگ همان داشها می باشد و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت .

ما که بیاوری آفریدگار امید مندیم و همیشه می گوئیم : « خدا باماست » خواستمان نه آنست که خدا آیین خود را بهم خواهد زد و بما از یکراه بیرون از آیین بیاوری خواهد کرد . این راستست که دلهای مردمان بدست خداست و ما از این باره درجای دیگری سخن خواهیم راند . لیکن در اینجا آنرا نمی -

گوییم و آن یآوری که خدا بمانی کند ، و آن باهمی که بمانی دارد اینست که چنین شاهرامی را بروی ما باز کرده و چنین کار و رجاوندی ما را برانگیخته است . شما بآن ننگرید که کسانی در ایران در برابر ما ایستادگی می کنند ، بی پروایی می نمایند ، بدشمنی برمیگزینند . اینان آنهاست که سالها با پندارهای بیجا و اندیشه های کج بسر برده و مغزها را با آنها انباشته اند ، و اینست فهم ها و خردهایشان بیکاره گردیده . بسیاری نیز هنوز بی بگوهر گفته های ما نبرده اند و چنین می دانند که اینها نیز سخنانی همچون سخنان دیگران میباشد .

شما می بینید همین دشمنان هم تاکنون یک پاسخی نتوانسته اند ، یک ایرادی پیدا نکرده اند ، جز هابهوی و بد خواهی کاری از دستشان نیامده . می بینید که مردان باخرد و با کمرونی ، از جوانان و دیگران ، از دور و نزدیک بمانی می گریند و می گروند و هر یکی در جای خود بکوششهایی می پردازند . آیا اینها دلیل فیروزی نیست ؟

در پایان سخن نکته دیگری را روشن می گردانم : بیگمانست که این جهان از روی یک آیینی می گردد ، آیین استواری که هیچگاه دیگر نشود ، بیگمانست که لایه و در خواست مردمان در این باره بیهوده میباشد و آنچه غزالی و دیگران گفته اند بیباست . این مردمانند که باید پیروی از آیین خدا کنند و از روی آن زیند ، نخداست که باید آیین خود را با خواهش این و آن دیگر گرداند . لیکن آن آیین خدا ، چندانکه پنداشته میشود ، ساده نیست و چه بسا

که نیاز بزندیدن دارد ، و من اینک یک بندی را از آن بگفتگو می گزارم : داروین و پیروان او چنین میگویند : آفریدگان هر گونه ای جدا گانه آفریده نشده ، بلکه هر یکی از گونه دیگری جدا گردیده . مثلا در میان دانگیها گندم یک گونه ای از آنهاست . این گونه خود جدا گانه پیدایش نیافته ، بلکه از جو - یاهر دو از جو و گندم از یک دانگی دیگری - جدا گردیده . می توان چنین انکاشت که در یک کشت زاری که جو یا دانگی دیگری کاشته شده بود ، ناگهان یک سنبل بلند تری با دانه های پر مغز تری پیدا شده و این گندم می بوده که تخمش باز مانده و روز بروز فزونتر گردیده . همچنین است داستان چهار پایان و مرغان و دیگر جانوران که هر

گونه ای از گونه دیگری پیدا شده است.

بلکه همچنین است داستان آدمی ، که بگفته آنان ، از بوزینه یا از يك جانور بالاتری پیدا گردیده .

می باید گفت ، جهان آفرش که در پیشرفت بوده راه آن همین بوده ، از هر چیز یکچیز بهتری جدا گردیده .

اینها چیزهاییست که دانشمندان می گویند ، و ما چون ایرادی نمیداریم می پذیریم . ولی اینک در زیرامون ان بسختانی می پردازیم ، و چون یکی از خود دانشمندان ، اینسان پیدایش های نایوسان را « جهش » نام داده من نیز آنرا باهمان نام میخوانم :

ما می گوئیم : این جهشها و یا پیدایشهای نایوسان يك بندی از آیین جهان می باشد که همیشه روان بوده و خواهد بود ، و گاهی نیز جهشهای برجسته تری نمایان گردد .

مثلا بگفته دانشمندان آفتاب و زمین و کره های دیگری در آغاز خود يك توده بخاری می بوده که در فضا می ایستاده ولی ناگهان تکانی در آن پیدا شده و بگرد خون چرخیدن گرفته .

پس از زمان بسیاری تکه ای از آن جدا شده و این نیز کره ای گردیده که هم بگرد خود و هم بگرد آفتاب چرخیدن آغازیده . این کره زمان درازتری تهی می بوده تا هنگامی رسیده که رستنی در آن پدید آمده .

سیس نیز زمان درازی گذشته تا زندگی در آن پیدا شده و جانوران زیستن آغاز کرده اند .

سیس نیز صدها و هزاره های بسیاری گذشته تا آدمی رخ نموده و بزندگی پرداخته .

این داستانهاست که دانشمندان از آفرش می گویند و این داستانچه بهمین گونه که انگاشته میشود رخ داده و یا بگونه دیگری نزدیک یابین بوده ، در هر گامی يك جهش بزرگ دیگری را در بر داشته است . در این گونه چیزهاست که ما می گوئیم : « دست آفرینندگان در جهان نمایانست » از آنسوی جهش چنانکه در چیزهای مادی و سترسا هست در چیز های

ناشتر سا نیز می باشد ،
پیشرفت آدمیان (یا بگفته اروپاییان : شهر یگری) که خود بخشی از
پیشرفت همگانی جهان می باشد در آن نیز جهشها بوده است و باید بود ، و
یکی از آنها همین جنبش و کوشش ماست .
ما روشن گردانیدیم که هنگامی بوده که آدمیان در افزار سازی
و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری کرده ، ولی راه با هم زیستن
را نمیدانسته و از آن پیشرفت سود جویی نمیتوانسته اند ، تا مردانی بر خاسته اند
و مردم راه با هم زیستن و از آسایش و خرسندی زندگانی بهره یافتن را یاد داده
و دژ آگاهیها و گمراهیها که در آنان می بوده از میان برده اند ، و از همان
هنگام شهر نشینی آغاز گردیده (که این خود جهش یا یک گام نا بیوسانی
در راه پیشرفت بوده است)

نیز روشن گردانیدیم که جهان امروز نیز در همان حالت . امروز نیز
در افزار سازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری رخ داده . ولی جهانیان
راه با هم زیستن را نمیدانند و از آن همه دانشهای گرانمایه که بدست آورده اند بجای سود
زیان می برند . امروز نیز باید راهی بروی جهان باز شود ، امروز نیز
باید گمراهیها و آگاهیهای فراوانی (که بزرگترین آنها مدیگریست)
از میان برداشته گردد . یک جمله بگویم : امروز نیز باید یک زندگانی نویسی
آغاز گردد

میخواهم بگویم : این کوششهای ما و این راهی که آغاز کرده ایم
یکی از کارهای نا بیوسان جهان است و این را بیای کارها یا داستانهای
دیگری نتوان برد . این از آیین جهانست که چنین راهی بروی جهانیان
باز شود .

من نمیتوانم همه سخنان را در یک گفتار بگنجانم . یک جمله میگویم : پیش
آمدهای جهان یابندان پیشرفت ماست .

امروز جهان بیکراه بن بستنی افتاده و جهانیان در کار خود درمانده اند و پس
از آن همه دانشها نمیدانند چه کنند و چه راهی پیش گیرند . یگانه راهی که مردمان
را از این سرگردانی تواند رهانید راه ماست .

چنانکه گفتم اروپاییان چون بتکان آمده در دانشها پیشرفت بر خاسته

بودند و افزارهای شکفت و زود کار نویسی برای زندگانی پدید می آوردند سخت بخود می بالیدند و جنبش خود می نازیدند. در همه جا گمان میرفت که يك راه نویسی بروی جهانیان باز شده و آن پایندان نيك بختی مردمان خواهد بود. در آسیا و دیگر جاها مردمان بشکان آمده بفرار گرفتن زندگانی اروپایی میکوشیدند و آنرا پیشرفتی برای خود میشماردند.

ولی امروز شما می بینید که از آن جنبش اروپایی جزید بختی نیفزوده، و آن امید و نازش اروپاییان در جای خود نبوده. این يك چیستانی شده است که اروپاییان هر افزاری که میسازند آنرا مایه آسانی کارها می شمارند و بمردمان نوید آسایش می دهند. ولی آزمایش بیکبار وارونه آنرا نشان میدهد. مثلا اروپاییان اتومبیل میسازند که ده روز راه را در يك روز می پیماید، تلگراف و تلفون میسازند که از صد ها فرسنگ پیام می رساند، ماشین های بافندگی و ریستدگی و کلندگی میسازند که کارهای بسیار سختی را به آسانی انجام می دهد. از اینرو بایستی این افزارها مایه آسایش آدمیان گردد و زندگانی را آسان تر و خوش تر گرداند. لیکن در آزمایش وارونه آن رخ مینماید و آشکاره دیده میشود که بهر کجا که این افزارها رسیده سختی زندگانی روز افزون بوده است.

این آزمایش يك چیزی را روشن میگرداند، و آن اینکه برای آسانی زندگانی و آسایش مردمان تنها افزار بس نیست، بلکه يك چیز دیگری ارجدارتر از افزار نیز باید، و آن يك شاهراه خدایست، همین شاهراهی که ما بروی جهان باز می کنیم.

امروز اروپاییان یا باید از جنبش سیصد ساله خود در گذرند و از دانشها چشم پوشند و بحال پیش از آن باز گردند (که هرگز نشدنیست) و یا بگفته های ما بگردند در این شاهراه یا ما همراهی نمایند، و این پیگمانست که خردمندان و پاکدلان — بویژه از میان دانشمندان اروپا — با ما هم آواز خواهند گردید و در این کوشش ها با ما همدستی خواهند کرد. اینها همه یاوری های خداست.

آری در این کار ما يك شکفتی هست، و آن اینکه چرا چنین راهی از میان ایرانیان آغاز شده. این مردم که سالهاست بزبونی افتاده و پیرماندگی خو گرفته اند، این مردم که سالهاست از هر پیش آمدی شکست خورده اند و نوسو میدی در

دلهاشان ریشه دوانیده ، این مردم که رستگاری و خرسندی و سرفرازی و اینگونه ، معنی های بسیار گرانمایه از اندیشه شان بسیار دور افتاده ، مردمی که کوشهاشان بگزافه سراییهای شاعران و یاوره باقیهای صوفیان و پدمست بازیهای خراباتیان آشنا و دلهاشان از باورهای بیبای کیشها آکنده است . مردمی که در کتابها میخوانند :

چه کودک لب از شیر مادر بشت به گهواره محمود گوید نخست کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم و صد از اینگونه گزافه های سرسام آمیز و زشتی آنها را در نمی یابند . مردمی که ما صد بد آموزی از شعران برخشان می کشیم و پاسخی نمی توانند ، و باز دست از هواداری آنان بر نمیدارند و آشکاره بروی نادانی یامی فشارند . مردمی که چهارده کیش میدارند و هر چهارده آنها گمراهی و بیدینیست . آنچنان راهی از میان چنین مردمی آغاز یافته است .

ما میگوییم : باید همه از روی آمیغها زیست و این مردم از آمیغها بسیار دورند ، اینها دلهاشان پر از اندیشه های قلندرانه صوفیان و پند های رندانه خراباتیانست که در میان روشنی و تاریکی و داد و ستم و هست و نیست جدایی نگزارند و جهانی باین شکفتی و آراستگی را هیچ اندر هیچ شمارند ، آری این خود شکفت است . همانا خدا نخواسته همه سرافرازیها بهره اروپا گردد . چون جنبش دانشها و سرافرازی آنها از غرب آغاز گردیده بود چنین می سزیده که این جنبش هم از شرق آغاز گردد .

از آنسوی در ایران در میان همین توده آلوده تباه دلهای پاک فراوانست . ایرانیان چه در نیروهای روانی و چه در ساختمان تنی از اروپاییان و دیگران کمتر نیستند ، و این آلودگیها در آنان از مونهاشان نمی باشد . اگر دیگران ندانند مانیک میدانیم که سرچشمه این تباهی در توده ایران آن بدآموزیهای رنگارنگ و پریشانست که از هزار سال باز ، در این کشور (بلکه در میان بیشتر شرقیان) رواج میداشته است و مغزها را آکنده گردانیده ، و ما که اکنون به برانداختن آن بدآموزیهای کوشیم بدر داز ریشه اش چاره می کنیم .

آری انبوهی از ایرانیان و دیگران ، فهمها و خردها شان بیکاره گردیده و دیگر چاره نخواهد پذیرفت . لیکن اینها همگی نیستند و شمایی بینید

که چگونه کسانی از دورو نزدیک ، از پیران و جوانان ، و زنان و مردان رو بسوی این آمیغها می آورند و تشنه وار میبلند و بهمدستی و همراهی می کوشند . هنوز آغاز کار است و هزاران و ده هزاران از این نیکمردان پیدا خواهند شد . ما تاکنون بارها گواهیها و داوریهای یا کدلانہ کسانی را بچاپ رسانیده ایم و در همین شماره نیز در پی همین گفتار گواهی یک جوانی را (از کویت) خواهیم آورد . این گواهیها جز از دلهای پاک بر نمیخیزد . یک جوانی در کویت که از یکخانندان ملائی برخاسته و خود عنوان پیشوایی میداشته ، آمیغها او را بتکان آورده ، و پی آنکه برنجش پیروان و بزبان درازیهای دیگران ارجی گزارد ، از آن راه دور دست همراهی بسوی ما درازمی کند .

ما خواهیم توانست از این نیکمردان و نیکزنان سپاهی آراییم . سپاهی خدائی ، سپاهی بهر جنگیدن با گمراهیها و نادانیها . ما می گوئیم : « باید جنگ را با بدیها کرد » و خودمان در آن راه پیشگام خواهیم گردید . بارها گفته ایم در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تانک نیست . نیروهای دیگری نیز هست که توپ و تانک را از اوای اندازد . در جهان بزرگترین نیروها نیروی آمیغهاست .

ما چون در ایرانیم رنجها می کشیم و از مردم تپاه خرد آزارهای بیشیم . اینان در برابر ما بهایهوی می پردازند ، و بیفرهنگی دریغ نمی گویند ، و جلو ما را گرفته نمیگزارند آوازمان بگو شهای دیگران رسد . لیکن اینها نه همیشه است

اینها جز برای چندگناه نیست ، و از میان خواهد برخاست . ما با دشواریهای بسیاری روبرو هستیم . لیکن نیروی ما بسیار است و هیچگاه در برابر این دشواریها ناتوان نخواهیم ماند . این را یک مثالی می آورم : چنانکه گفته ایم در ایران چهارده کیش هست که می باید گفت ، چهارده کشور ، و چهارده توده ، و چهارده آرمان میباشد . یکی از گرفتاریهای بزرگ ایران همینست ، و بیگمان همیشه نیکخواهان در آرزوی برداشتن آنها بوده اند که همگی مردم بیگناه در آیند ، ولی آیا توانستندی ؟ ! . . . شما چنین انگارید که گروهی این اندیشه را دنبال میکنند آیا چکار باید کنند ؟ ! . . . از چه راه پیش آیند ؟ ! . . . آیا باخواست و پند تواند بود ؟ ! . . . اگر

يك نشستی برپا کرده و از هر کیشی دوسه تن پیشروانی را بانجا خوانده و زبان این پراکندگی را باز نموده خواستار شدندی که آن کیشها را رها کنند و همگان بیک کیش در آیند . هوده ای بدست آوردندی ؟ . . . آیامیشود که کسی را باخواهش و لایه از باورهای خود باز گردانید ؟ . . . مگر پیروان این کیشها بادلخواه بآنها گرویده اند که بادلخواه توانند از آنها دست برداشت ؟ . . .

کسانی چنین می پندارند که چون زور و نیرو در دست آدمی باشد هر کاری تواند کرد . " ببینیم آیا در اینجا از زور کاری توانستی پیش رفت ؟ . . . اکنون چنین انگارید که دوات ایران يك قانونی بگنرانند که همگی ایرانیان باید بیک کیش در آیند - آیا از این کار هوده ای توان برداشت ؟ . . . آیا بازور و قانون باورهای مردم را از مغز هاشان بیرون توان آورد ؟ . . .

پس راه چیست ؟ . . . راه یکی بیش نیست ، و آن اینکه معنی راست بین و آمیغهایی که باید در دین جای گزینند روشن گردد و بیایی آن کیشها با آشکار آید . زمانی در اینجا نیز مردم بدو دسته خواهند گردید : یکی آنانکه فهمها و خرد هاشان بیکاره گردیده که همچنان در کمراهی پای خواهند فشارد . دیگری آنان که فهمها و خرد هاشان تواناست و کار می کند که همگی آمیغها را پذیرفته بیکراه خواهند درآمد .

این يك مثل را آوردم که نشان دهم آنچه را که زور و نیرو یا خواهش و لایه و یا دیگر چیزها انجام نتواند داد آمیغها تواند اد . نشان دهم که این راه خدایی که ما آغاز کرده ایم خود یابندگان پیشرفت خود می باشد .

بسختن بیش از این دامنه نمیدهم : این کوششهای ما بخواست خداست . خدا این را خواسته و افزار و راه پیشرفتش را آماده و گشاده گردانیده . از ما آنچه می باید کوشیدنشست که این آمیغها را در همه جا پراکنده گردانیم و با کمراهیها و نادانیها نبرد کرده آنها را براندازیم ، و هر که را از دور نزدیک از پیر و جوان و از زن و مرد شا بنده می یابیم با این آمیغها آشنا گردانیم . اینست آنچه از ما می باید . اینست معنی آنچه می گوئیم : « خدا باماست »

گشایشی پا گدلازه

امروز راه راستی جز راه پهمان نیست
این گواهی را میدهم پس از اینکه بیش از دو سال است زمینه های

پیمان را با اندیشه میخوانم و صفحه از راه استکباری یا از پیمان (شماره هاییکه در دست دارم) نیست که بارها با اندیشه نخوانده ام.

من از کسانی هستم که پیش از جستن راه یا کدینی از گنجی و درماندگی راه بجایی نبرده سخت اندوهناک بودم و دلی پردرد داشتم و دلم همچنان نا آرام بود تا به پیمان راه یافته از آن روز روز بروز آرام تر و بینا تر و زنده تر می شود. این سخن کوچکی نیست که بگویم: « امروز راه راستی جز راه پیمان نیست » ولی من آنرا بی اندیشه و پیش از جستجو نگفته ام. من پیش از یافتن پیمان در جستجوی راه بودم و در دینها و کیشها، فلسفه مسا دیگری و علم اجتماع باز جویی ها کردم و نتوانستم در میان آنها راهی یابم. گمراهی و نارسایی را بهم آمیخته دیدم. گفتم شاید قرآن جلو من راهی باز کند و می قرآن و تفسیر مطالعه کردم ولی جز زمینه های چندی را در قرآن روشن نیافتم و بقیه را یا تاریخ میدیدم یا اینکه میدیدم در بیرون بر آنها اشکالاتی هست و در بسیاری از آیه ها دشواری (اشکال) می یافتم اما تفسیرها نه تنها آیه هارا روشن نمیکردند بلکه زمینه را یکبار گل آلود میساختند و هر که راستی پرست است باین سخنان گواهی دهد.

کوتاه سخن اینکه کتابهای دینی، کتابهای تازه، مهنامه ها و روز نامه ها، نوشته فیلسوفان کهنه و نو، کتابهای پیمبران و مدعیان پیمبری و مصلحین و هر نوشته در باره معنی جهان و زندگانی و پیرامون آنها سخن را نده اند نه تنها راهی جلو من باز نکردند بلکه چندان مرا گیج و درمانده و فرسوده ساختند که کم مانده بود یا از زندگانی دست بکشم و خود را در جوانی قربانی یکمشت سخنان پراکنده سازم یا اینکه اگر بخواهم زندگانی کنم اصلا دربند نیک و بد و راست و کج نباشم.

این سخنان را می نویسم و جز راستی پرستی چیزی مرا بنوشتن آنها و انداخته. دوستان نزدیک من می دانند که برای درآمدن بر راه (یا کدینی) یا بهتر بگویم در راه درآمدن بر راه یا کدینی چه سختیها و زیانهای دیده ام و پس ازین خدای داند که چه سختیها و زیانهای خواهم دید.

شاید خود این نوشته هیاهوی سختی در پیرامون من برانگیزد و نزدیکان و دوستان و آشنایان مرا سخت بشوراند ولی باکی نیست و در راه راستی پرستی باید بیشتر از این آماده باشیم.

کویت - خلیج فارس
جعفر رائد (حائری سابقا)

از پشیمانان پیمان



این جوان که از ایرانی
نژادان و خود در کویت
پیشوا زاده و پیشوای گروه
انبوهی می باشد از چند سال
باز بایه پان و راه آن آشنا دیده
و پیشوایی و پیشوا زادگی سنک
راه فهم و خرد او نشده بایکشور
وسهش شایانی به پشیمانانی و
هواداری بر خاسته است .
در این شماره نامه ای ازو
بچاپ رسیده که بهترین نمونه
از اندازه داش و خرد و پیا کدلی
ایشانست . کسانی اگر میخواهند
معنی آن نامه را نیک بفهمند
حال و رفتار دیگر پیشوا زادگان
و پیشوایان را بدیده گیرند و با
این بسنجند .

در باره پشیموند «ین» .

پشت شماره ۱۷ امسال پیمان از یسوندین گفتگو کرده بودید که بمعنی پدید آمده
از چیزی است این گفته که لا درست است گواهی از بوعلی سینا یافته ام که در بحث
نقیض از منطق دانشنامه علائی برای شرط وحدت محمول مثال میزند - « گوئید
که شکر شیرین است و شکر شیرین نیست یعنی که از شیر کرده نیست این هر دو
راست بوند و نقیض یکدیگر نبوند » (نمره ۲۶ سطر ۱۱ دانشنامه چاپ تهران)
پس میفهمیم که در زمان بوعلی شیرین بدو معنی بکار میرفته یکی بمعنی ساخته از شیر
دیگری بمعنی ضد تلخ

باید دانست که گاهی استعمال حقیقی است مانند پوستین - زرین - جوین
سیمین - سنگین - بمعنی ساخته از پوست زر جو سیم سنک این شعر

ای بت سنگین دل سیمین قفا - سنگین و سیمین بمعنی حقیقی ساخته از سنک و سیم بکار رفته . مجازی که درین شعر می یابید مجاز در اسناد است نه مجاز در کلمه گاهی هم استعمال مجازی است مانند سنگین ضد سبک و شیرین بمعنی ضد تلخ . به هر چیز گران وزن از باب تشبیه بسنک سنگین گفته اند . این نیز سنگین است یعنی بقدری گران وزن است که گویی از سنک ساخته شده و سنگین است . شیرین بمعنی ضد تلخ هم مجاز است یعنی این مزه بقدری خوش است که گویی شیرین است یعنی از شیر ساخته شده . انتخاب شیر برای تشبیه از آنست که شیر خوراک معمول است و مزه اش را همه میدانند

گاهی این معنی مجازی بقدری شایع شده که حقیقت ثانوی شده و گاهی این حقیقت ثانوی بقدری پیش رفته که آن معنی اصلی و حقیقت اولی را از میان برده است چنانکه در سنگین و شیرین چنین شده احمد خراسانی

پرچم

به نویسنده دانشمند که گواه استواری بر اوستی گفته ما درباره کلمه «شیرین» آورده اند سیا سمندیم . اما اینکه بکار بردن «شیرین» و «سنگین» در معنی های امروزی خودشان مجاز است باید دانست که داستان معنی مجازی با کلمه داستان مهمانست باخانه . زیرا خانه برای نشستن دارنده اش باشد و میهمان تنهامی تواند بیاید و ساعتی یا شبی به نند و برود ، و اگر میهمانی آمد و دارنده خانه را بیرون گردانید بید است که باید او را بجال خود نگذاشت و از آنخانه بیرون کرده دیگر راه نداد .

«شیرین» و «سنگین» همان حال را پیدا کرده اند : معنی های مجازی چندان چیره شده که معنی های خود کلمه ها از میان رفته . اینست باید آنها را بجال خود نگذاشت و کلمه ها را از دست آنها بیرون گردانید .

از اینروست که ما کلمه «شیرین را» از معنایی که امروز شناخته شده بیرون آورده آنرا در معنی راست خود (که پدید آمده از شیر باشد) می آوریم ، و برای آن معنی کلمه «شلب» را برگزیده ایم (شلب بمعنی شیرین ، شلبه بمعنی شیرینی) و همچنین «سنگین» را جز در معنی درست خود (که پدید آمده از سنک باشد) بکار نمی بریم و در معنی کنونی آن کلمه «گران» را می آوریم .

گزارش جهان در نیمه اول فروردین ۱۳۲۲

۱- **حمله متفقین در تونس** - ارتش هشتم انگلیس که پس از بیرون ساختن

محوری ها از خاک لیبی بمرز تونس رسیده و در برابر خط مستحکم مارت موضع گرفته بود تا پایان اسفند ماه مشغول تدارکات و ترمیم خسارات وارده بوده و ضمناً برای نفرات خود که هزاران کیلو متر راه پیمایی کرده بودند راحت باش دادند تا پس از خستگی های فراوان تنفس کاملی نموده و بتجدید نیروی خود بپردازند . در این ضمن ارتش پنجم آمریکا نیز به ترمیم ضایعاتیکه در حمله آلمانها دچار آن شده بودند پرداخته و بجمع آوری نیرو و مهمات مشغول و خود را برای يك حمله سخت و گرفتن نتیجه قطعی حاضر نمودند .

همچنین ارتش یکم انگلیس نیز که در شمال غربی تونس موضع گرفته بود به تجهیز کامل نفرات و به تهیه و تدارک مهمات پرداخته برای حمله بدشمن آماده گردید . بالاخره صبح روز یکشنبه ۳۰ اسفند ماه حمله ارتش هشتم از جنوب و حمله ارتش پنجم آمریکا از غرب و هجوم ارتش یکم انگلیس از شمال غرب و از کنار دریای مدیترانه آغاز شده و بخشی از خاک تونس که در اشغال نیروی محور قرار دارد زیر طوفان بمب های هواپیما و خمپاره های توپهای سنگین متفقین قرار گرفت . چنانکه ملاحظه میشود متفقین در این حمله دست جمعی نخستین مقصودشان پراکنده ساختن نیروی محور بوده و با اتخاذ این رویه میخواهند بفرماندهی آلمان اجازه ندهند نیروی خود را از نقطه ای به نقطه دیگر انتقال داده و با تحصیل برتری از حیث نفرات در يك قسمت از جبهه فاتح گردد !

گرچه مارشال رومل بر حسب تمجید و توصیف شخص مستر چرچیل یکی از فرماندهان عصر کنونی بوده و مخصوصاً در جنگهای صحرایی دست توانایی دارد ولی در این نبرد اخیر تونس که هنوز آتش آن شعله و راست چون از حیث شماره سرباز و هواپیما و از حیث مهمات و توپخانه سنگین با دشمن برابر نبوده و نیروی متفقین نسبت بمحوری ها فزونی شایان توجهی دارند لذا مارشال رومل بعلت نداشتن وسایل کافی کاری نتوانسته و بیایداری طولانی نیروی محور احتمال نمیرود .

چنانکه ارتش هشتم پس از آغاز حمله خط بسیار محکم مارت را از شمال و جنوب شکافته و بداخله خطوط آلمانها رخنه نموده بالاخره قصبه الحمه را اشغال و بندر قابس را از جنوب و شرق دور زده و بتنگه بین دریای مدیترانه و باطلای شط الجریده رسیدند

در این حمله ژنرال **مونتگومری** نیروی دریایی انگلیس نیز کمک شایانی به نیروی زمینی کرده و از کناره دریا راه عقب نشینی سربازان آلمان و ایتالیا را زیر آتش گرفته تلفات و ضایعات بسیاری بآنها وارد آوردند .

مطابق آخرین اخبار مارشال رومل به تخریب تأسیسات بندر قابس شروع نموده و سربازان انگلیسی به چهل کیلو متری شمال قابس رسیده اند .

ارتش پنجم آمریکا نیز خط قیروان و بندر سوش را که از غرب بشرق ممتد است تعقیب کرده و پس از اینکه شهر کوچک فندق را صبح شنبه ششم فروردین بتصرف در آوردند به پیشروی خود ادامه میدهند . چنانکه از آخرین اخبار واصله است باط می شود فاصله بین نیروی آمریکا و ارتش هشتم انگلیس چندان زیاد نبوده و بزودی بهم ملحق خواهند شد گرچه سربازان آلمان و ایتالیا نهایت فداکاری و شجاعت را بخرج میدهند تا بلکه از پیوستن این دو نیرو بهمدیگر جلوگیری کنند ولیکن طبق آخرین اطلاع جلوداران هر دو ارتش بهم پیوسته اند .

ارتش یکم انگلیس در منطقه جبل الایض که بادرایی مدیترانه بیش از ۲۵ کیلو متر فاصله ندارد بعمله آغاز کرده و بعد از جنگهای سخت و خونین شهر سحبان را دوباره اشغال نمودند در این قسمت از میدان جنگ نیروی دریایی انگلیس رل عمده را داشته و پیوسته با تویهای سنگین خطوط ارتباط آلمانها را بمباران میکردند .

ارتش اول انگلیس علاوه از پیشروی هاییکه در کناره دریا می نماید در منطقه مجازالباب نیز که در جنوب جبل الایض واقع است بعمله های سختی مبادرت ورزیده و بدشمن فشار می آورد . کارشناسان جنگی منظور از این حمله را چنین توضیح میدهند : هر گاه ارتش یکم در این منطقه پیشرفت نماید بندرهای بیزرت و تونس از یکدیگر جدا شده و هر يك از آنها بمحاصره خواهد افتاد !

اخباریکه از جبهه تونس میرسد بطور خلاصه حاکی از اینست که مجموع نیروی مارشال رومل در سرتاسر جبهه تونس که طول آن به یانصد کیلو متر بالغ میشود در گیر جنگ بوده و در تمام جهات شمال - و غرب و جنوب بادشمن دست بگریبان هستند و چنانکه مطلعین از اوضاع میگویند عقب نشینی رومل در جبهه جنوب قسری دیر شده و بعلت ناهموار بودن زمین و نداشتن و سایط نقلیه کافی شاید موفق باستخلاص همه نفرات خود نکرده ولی چون این فرمانده زیر دست تا کنون

چندین شاه کار در امور جنگی از خود نشان داده است در این میدان جنگ نیز باید قدری صبر کرد و به نتیجه این عقب نشینی منتظر شد .

ژنرال ژیروی فرانسوی در مصاحبه ای که با خبرنگار مخصوص روزنامه «دیلی میل» نموده درباره جنگ تونس چنین گفته است :

«من ایمان کامل دارم که در نتیجه توحید مساعی ارتش اول و هشتم انگلیس و سایر نیروهای متفقین خاک تونس از وجود دشمن پاک و نیروی مجبور از انجارانده و دوبندر بیزرت و تونس بتصرف ما خواهد آمد .

من کمتر احتمال میدهم که مارشال رومل بتواند قسمت عمده نیرو و مهمات جنگی خود را از آفریقا بجزیره سیشیل یا ایتالیا برساند .

بیرون کردن سیاهیان دشمن از خاک تونس تنها برای ایتالیا خطرناک نبوده بلکه برای آلمانها نیز حائز نهایت درجه اهمیت است چه با عملی شدن این کار نوبت حمله بر اروپا میرسد و ما این کار را با سرعت هر چه تمامتر انجام خواهیم داد. دایره عملیات ما در این کار باید بقدری دامنه دار باشد که نه فقط بتشکیل یک تکه گاه موفق شویم بلکه بتوانیم از همان آغاز حمله مقدار زیادی از خاک دشمن را تصرف کنیم روزیکه ما در قاره اروپا جای گزین شدیم خواهید دید که صدها هزار نفر فرانسوی برای انتقام از دشمن بسوی ما خواهند شتافت . با وصف این مستر چرچیل نخست وزیر انگلیس در بیاناتیکه اخیرا در مجلس شورای ملی نمود خوش بینی زیادی از خود ابراز نکرده و چنین گفت :

« شمارا از اینکه وظایف خیلی سنگینی بعهده نیروهای متفقین متمرکز در تونس محول شده بر حذر میدارم و نباید باین کار بادیده حقارت بشگرید زیرا اوضاع خاک تونس طوری است که عملیات در این کشور بسیار سخت و دشوار میباشد و برای دشمن مواضع دفاعی فراوانی دارد . »

۲- جنگهای جبهه خاور - پس از آنکه روسها پنج ماه متوالی بحمله

های خود ادامه داده و در نقاط مختلف جبهه شرق که طول آن به ۲۴۰۰ کیلومتر میرسد خطوط آلمانیها را شکافتند جنب و جوش این جبهه از آغاز فروردین نسبتا آرامش یافته و اینک در تمام جبهه شوروی سکونت برقرار و بزد و خوردهای محلی منحصر گردیده .

گرچه علل این سکوت و آرامش را آب شدن یخها و شکستن یخ در رودخانه‌های بزرگ می‌گویند ولیکن حقیقت قضیه این نبوده و بلکه خستگی و فرسودگی طرفین را میتوان باعث عمده این آرامش دانست و در عین حال بمناسبت رسیدن فصل تابستان هر دو جانب به تهیه و تدارکات مهمی مشغول گردیده و موقتاً از حمله و هجوم دست کشیده اند و بهمین زودیها نقشه ای که طرفین برای حمله های تابستانی طرح نموده اند معلوم و چگونگی آن اشکار خواهد شد.

کارشناسان امور جنگی حمله اخیر المانها را که در جبهه خار کف نمودند مقدمه حمله تابستانی دانسته و می‌گویند سنگینی فشار آلمان متوجه جبهه جنوب خواهد شد و یکی از خبر نگاران انگلیسی نیز بهمین عقیده بوده و می‌تواند نیروی آلمان و ارتش سرخ هر دو در تلاش بدست آوردن نقاطی هستند که در جنگهای تابستان نقاط مذکور مبدا حرکات آنها بشود.

با وصف این آرامش نیروی هوایی طرفین در فعالیت بوده و روز بروز برداشته عملیات آنها افزوده میشود و این جنب و جوش در حرکات هوایی صرفاً برای پیدا کردن نقاط ضعف طرف بوده که می‌خواهند پس از پیدا کردن این نقاط ضعف را در حملات آینده هدف خود قرار دهند.

۳ - جنگ در باختر اروپا - از اواخر هفته اول فروردین فعالیت هوایی

در باختر اروپا افزوده شده و هواپیماهای انگلیسی و بمب افکن های سنگین امریکا و سایر متفقین بحملات سخت و متوالی خویش بخاک آلمان و بنادر باختر اروپا ادامه میدهند و از مهمترین نقاطی که در این ۱۵ روزه اول فروردین بمباران شده اند برلن - بندر سن نازار فرانسه - و روتردام (یکی از شهرهای هلند) را میتوان نام برد طبق گفته رادیو انگلستان آنها در شهر روتردام بیش از ده هزار خانه خراب و در حدود ۱۸۰ نفر کشته و جمع زیادی نیز زخمی شده اند !!

گرچه تفصیل حمله بشهر برلن پای تخت آلمان کاملاً روشن نگردیده و آلمانها گزارش مشروح آنرا نداده اند ولی اخبار متفقین حاکی بر اینست که حمله بر علیه برلن از تمام حملات هوایی متفقین در این اواخر مهمتر و سخت تر بوده اخبار واصله از امریکا حاکی بر این بوده که در ماه مارس در حدود ۱۶۰۰ تون بمب بخاک آلمان ریخته شده است !!

نیروی هوایی آلمان نیز در این چندروز بخاک انگلستان پرواز نموده و بمب‌هایی به بنادر و شهرهای باختری بریتانیا فروریخته اند . هر گاه این جنک و خون‌ریزی بدرازی کشد خدا میداند که چندین هزارها خانه خراب گردیده و چندین میلیون زن و مرد و بچه های بیگناه قربانی متمدنین دنیا خواهند شد !!!

۴ - جنگهای دریائی - چنانکه میشنویم رادیو های محور در این چندروزه اول سال از فعالیت زیاد زیر دریائیهاسخن گفته و ارقامی نیز درباره تلفات کشتی های متفقین انتشار دادند چون هیچ گونه اعلامیه ای در این باره از ناحیه متفقین صادر نشده است لذا در باره صحت و سقم گفته رادیو های محور نمیتوان قضاوت نمود و سوآلی که اخیراً یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی انگلیس از مستر چرچیل نخست وزیر در این باره نموده مشارالیه چنین پاسخ داده است

« من درباره جنگهای زیر دریائی آلمان و در باره تصمیماتی که برای مبارزه با آنها گرفته ایم نه در اینجا و نه در جلسه محرمانه مجلس و نه در هیچ محلی چیزی نخواهم گفت » از این بیانات نخست و زیر بریتانیا چنین معلوم میشود که متفقین میخواهند تمام اقدامات آنها در باره مبارزه با زیر دریائیهای آلمان مکتوم و محرمانه مانده و دشمن از مذاکره آنیکه ممکن است در این موضوع بشود کوچکترین استفاده ننماید هر گاه زنده مانده و پایان این جنک را دیده و بدوره صلح رسیدیم از چگونگی و طرز اقدامات متفقین در این کار مستحضر خواهیم شد .

۵ - سخن رانی وزیر انگلیس در شب عید - در شب عید نوروز آقای چرچیل نخست وزیر انگلیس سخن رانی مفصلی نمودند مائکات برجسته آنرا ذیلا یادداشت میکنیم :

آقای چرچیل درباره مدت این جنک جهانی اظهار خوش بینی نکرده و چنین گفتند « کسانی که میگویند جنک بهمین زودی پایان خواهد یافت من با عقیده آنها موافق نیستم »

درباره جنک با ژاپون و لشکر کشی در شرق دور و کمک بمیلیون چین اظهار داشتند :

(بعد از شکست قطعی هیتر انگلیسها بدون معطلی برای رهائی خاک چین از دست دشمن و دفع ژاپونیهها از پیرامون جزایر استرالیا و نیوزیلند و هندوستان

بسوی شرق خواهند شتافت)

مستر چرچیل اظهار امید واری زیادی نموده و گفت (متفقین تحت راهنمایی ملت انگلیس و آمریکا واتحاد جماهیر شوروی بلا درنگ درباره سازمان جهان آینده و تامین زندگی ملل در مقابل جنگ بمذاکره شروع خواهند کرد و برای این منظور کشورهای گناهکار را خلع سلاح نموده و تبه کاران بزرگ و همدستان آنها را داد رسی و مجازات خواهند کرد)

آقای چرچیل درباره سازمان آینده اروپا و درباره نقشه چهار ساله ای که برای ترسیم خرابکاریها کشیده شده است سخن گفته و در پایان نطق خود چنین اظهار داشت :

(من لازم میدانم آقایان شنوندگان نطق خود را از این نکته برحذر دارم که تصور نکنند ما توجه خویش را بجانب صلح معطوف داشته ایم باید بدانند که موعد آن چندان نزدیک نیست و یا تصور نکنند متوجه نتایج حاصله از فتح شده ایم که هنوز بدست ما نیامده است . باید از درگاه خداوند مساعدت و کمک برای متفقین خود بخواهیم و تمام مساعی خود را برای پیشرفت کارهای جنگی مصروف داشته و در اجرای وظیفه بزرگی که بمعهده گرفته ایم بکوشیم)

البته آغاز بهار بازار جنگ و خون ریزی را گرمتر خواهد گردانید و چنانکه امروزها گاهی میرسد آلمانها برای حمله بزرگی در جنوب روسیه آماده میگرددند و جز خدا کسی نمیداند که آینده این جنگها چه خواهد بود و این نویدها که هر یکی از دو طرف بخود میدهند تاچه اندازه راست خواهد در آمد ما بنا بر بیطرفی گفتارهای هر دو سورا می آوریم و غرض ما تاریخ نویسی است نه اظهار عقیده یا نشان دادن گرایش



پیشوند ها و پسوند ها

چنانکه بارها نوشته ایم یکی از چیزهایی که زبان فارسی را پرمایه و نیرومند گرداند شناخته گردیدن پیشوندها و پسوند ها و روان گردیدن آنهاست. اینها افزار هائیت که گویندگان توانند هر معنایی را که از دلشان میگذرد نامی برای آن بگذارند، و از هر یکی از آنها صدها واژه پدید تواند آمد.

در زبان فارسی نزدیک بچهل پسوند و پیشوند هست. ولی بیشتر آنها یا شناخته نیست و یا نا بسامان میباشد و یا در همه جا روان نیست. اگر اینها بسامان و روان گردد در زبان بسیار خواهد هنایید.

یکی از کارهاییکه ما درباره زبان خواهیم کرد آنست که اینها را بر اه اندازیم و بسامان آوریم و روان گردانیم. اینست دری باز میکنیم که در هر شماره از پرچم درین صفحه در آن زمینه سخن رانیم:

۱- «آچ»

این پسوند برای پدید آوردن نام افزار از یک ریشه است. مثلا: شکناج - افزار شکستن، جنگاج - افزار جنگیدن.

مادر زبان بچنین پسوندی نیاز بسیار میداشتیم و اینست خواهیم توانست صد واژه با آن پدید آوریم: استراج، نویساج، بیناج، شنواج، رنداج، پالاج، مالاج، رواج، گویاج، براج، بزاج، کاراج، کشاج و مانند های اینها.

نکته ای که باید از دیده دور نداشت آنست که این کلمه هارا باید در همان معنی همگانی آورد و نام یک افزار تنها نگردانید. مثلا همان «شکناج» باید در معنی «هرگونه افزار شکستن» بکار رود، نه آنکه نام «تبر» یا «چکوچ» گردد. همچنین در دیگر مانند هایش: مادر زبان بآن معنی همگانی نیاز مندیم. «یک شکناج» میباشد که این را بشکنند. کارخانه های اروپا و امریکا هم جنکاج میسازند.

خدا با ماست

گفتاریکه درین شماره زیر عنوان «خدا چگونه بمایاری میکند» آمده چون در یک زمینه بسیار از جدار است بنام «خدا با ماست» جدا گانه نیز بچاپ رسیده و هر نسخه ای دوریال بفروش خواهد رسید. خواستاران از دفتر پرچم یا از نمایندگان بفخرند

واژه‌هایی که می‌خواهیم

آمیغ : این واژه در فرهنگها بمعنی « حقیقت » نوشته شده مانیز در همان معنی می‌آوریم . مابین معنی واژه « راستی » را می‌آوریم . ولی چون آنرا در معنی خود در جای دیگری می‌خواهیم (مثلا می‌گوییم : من از راستی سخن او خوشم آمد) از اینرو « آمیغ » را برگزیدیم .

سپهر : این واژه در زبان شاعران و در کتابها يك معنی روشنی نپیداقت . ما آنرا بمعنی « طبیعت » (اینجهان و دستگاهش) می‌آوریم .

شوند (بایش شین) : این واژه را آقای آگاه یادآوری کرده‌اند که بمعنی « سبب » است . ما نیز پذیرفته در همان معنی بکار می‌بریم . (انگیزه در جایست که انگیزشی در میان باشد » مثلا انگیزه ناخشنودی من بدرفتاریست که از شما می‌بینم » و « شوند » در جایی که چنان نباشد . (مثلا می‌گوییم : شوند مرك فلائکس نادانی بزشک بود) . نوشته آقای آگاه در این باره در یکی از شماره‌های پرچم نیمه ماهه خواهد آمد .

زند : این واژه در زبان باستان بمعنی « شرح » بوده مانیز در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن می‌آوریم : زندید ، زندنده ، زندش ، بزند .
هوده : این واژه بمعنی « نتیجه » است . ولی در زبان بکار نمی‌رفت ، ما آنرا روان گردانیده‌ایم که در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن خواهیم آورد : هودید ، می‌هودد ، نمی‌هودد .

پرستمش : این واژه در زبان بيك معنی ناروشن بنداری بکار می‌رود . می‌گویند : « من تو را می‌پرستم » اگر بپرسید که خواستت چیست ؟ چگونه می‌پرستید ؟ ... خواهند در ماند . ولی معنی راست آن « خدمت کردن » است که « پرستار » بمعنی خادم می‌آید . ما نیز در همین معنی راست بکار می‌بریم .

آك : بمعنی « عیب » است و مانیز در همان معنی بکار می‌بریم . از این نیز جدا شده‌ها توان آورد : آکید ، آکانید ، می‌آكد .